**انطباق عقاید ابن تیمیه** / **با علی**

**نویسنده:**

**علی حسین امیری**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | انطباق عقاید ابن تیمیه با علی | | | |
| **نویسنده:** | علی حسین امیری | | | |
| **موضوع:** | پاسخ به شبهات و نقد کتاب‌ها | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | اسفند (حوت) 1394 شمسی جمادی الاول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه 3](#_Toc386378765)

[حضرت علی و صاف کردن قبور 6](#_Toc386378766)

[حضرت علی و واسطه قرار دادن در دعا 10](#_Toc386378767)

[در مورد تفسیر قرآن 17](#_Toc386378768)

[در مورد صحابه 19](#_Toc386378769)

[مسئله عصمت 27](#_Toc386378770)

[مسئله خلافت و امامت 32](#_Toc386378771)

[در مورد قرآن و سنت 42](#_Toc386378772)

[در مورد ستایش اولیاء 54](#_Toc386378773)

[شیعیان و علی 60](#_Toc386378774)

[دین و سیاست 68](#_Toc386378775)

[علی و ابن تیمیه **/** مردانی حق گو 75](#_Toc386378776)

[خاتمه 77](#_Toc386378777)

مقدمه

سلام و درود بر محمد رسول خدا و خاندان پاکش و اصحاب گرانقدرش.

هدف از نگارش این کتاب نشان دادن وجوه مشترک میان حضرت علی علیه السلام و شیخ الاسلام ابوالعباس احمد بن تیمیه /[[1]](#footnote-1) می‌باشد. شاید اگر خواننده‌‌ای شیعی مذهب این مطالب را بخواند خنده‌اش بگیرد و بگوید: آخر علی را با ابن تیمیه چه کار؟ و راه و روش و عقیده این دو نفر از آسمان تا به زمین است، و با خود فکر کند که ابن تیمیه اصلا علی را قبول نداشته و حتی دشمن او و شیعیان او می‌باشد. آری، با چنین تبلیغاتی منفی که در ایران علیه ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب[[2]](#footnote-2) می‌شود جای تعجب ندارد که مردم و عوام بی‌سواد چنین طرز فکری هم داشته باشند، در ایران حتی نسبت به اهل سنت هم نظری منفی می‌باشد، چه برسد به ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب که اصلاً اسم آنها را نمی‌توان برد.

چون آخوندها و شبه محققین تا می‌توانند به آنها دروغ و تهمت می‌زنند و می‌گویند: هر کس هم از اینان پیروی می‌کند وهابی است، و آنها را دشمن درجه یک اهل بیت می‌دانند و خود را فقط دوستدار اهل بیت می‌دانند (البته بیشتر دوستدار قبور اهل بیت)، ولی ما در اینجا مطالبی را ذکر می‌کنیم که نشان خواهد داد علی و ابن تیمیه هر دو دارای یک راه و روش بوده‌اند[[3]](#footnote-3)، و آن هم چیزی نیست جز دعوت به اسلام خالص و به دور از بدعت‌ها.

از نظر خرافیون در ایران هر کس به اسلام خالص دعوت کند فردی غیر قابل قبول است، ولی مجلسی و کلینی و دیگر علمای ایشان که هزاران مطلب خرافی در کتب خویش دارند عالمان حقیقی می‌باشند و فقط باید از آنان تبعیت کرد، حضرت علی فرموده: «النَّاسُ أَعْدَاءُ مَا جَهِلُوا». یعنی: مردم دشمن چیزی هستند که آن را نمی‌دانند (نهج البلاغه، حکمت 438). در مورد شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز همینطور می‌باشد و اگر به شخصی از شیعیان بگویی تو کدام یک از کتب ابن تیمیه یا محمد بن عبدالوهاب را خوانده‌ای؟ جوابی ندارد که بدهد و فقط کورکورانه و از روی تقلید از علما و مردم دیگر با محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه و اهل سنت دشمن است، و آنها را قبول ندارد، کتاب منهاج السنة النبوية نوشتة شیخ الإسلام ابن تیمیه که مختصر آن با عنوان «رهنمود سنت در رد اهل بدعت» توسط علامه گرانقدر سید ابوالفضل برقعی / ترجمه شده است، ولی در ایران به هیچ عنوان چاپ نمی‌شود، و حتی در روی اینترنت و سایت اهل سنت نیز فیلتر و بسته می‌باشد تا مبادا کسی آن را بخواند و هدایت شود.

حال می‌پردازیم به وجوه مشترک بین حضرت علی و شیخ الاسلام ابن تیمیه:، و ابتدا هم از مسئله قبور شروع می‌کنیم، چون مسئله قبور شدیداً مورد علاقه شیعیان است، و از مهم‌ترین اصول مذهب ایشان می‌باشد، و تنها مشکل اسلام از نظر یک شیعه نبودن گنبد و بارگاه روی قبور ائمة بقیع است[[4]](#footnote-4).

حضرت علی و صاف کردن قبور

شیخ الاسلام ابن تیمیه و شیخ محمد بن عبدالوهاب با ساختن بنا روی قبور و تزئین کردن آنها و همینطور خواندن و صدا کردن آنها برای حوائج خود و واسطه قرار دادن آنها در دعا مخالف بوده‌اند، شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد عمل ساختن قبور بین شیعیان در منهاج السنه گفته: «مساجد ایشان خلوت، و نماز جمعه و جماعت در میانشان تعطیل است، ولی قبور بزرگان خود را تعظیم می‌کنند و مشاهدی بر قبرها بنا کرده و بر آنها معتکف شده و به سوی آنها مسافرت نموده و در آنجا اجتماع می‌کنند حتی حج به سوی مشاهد را از حج خانة خدا بزرگتر و بالاتر می‌دانند، حال آنکه رسول خدا ص فرموده: «لَعَنَ اللهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى، اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ». یعنی: «خدا لعنت کند یهود و نصاری را که قبرهای پیامبرانشان را مساجد قرار دادند». و شیخ مفید که از علمای شیعه است کتابی نوشته به نام حج المشاهد، و قبور مخلوق را مانند کعبه قرار داده تا حج کنند[[5]](#footnote-5).

شیخ محمد بن عبدالوهاب نیز در نهضت خود که در آن به سوی اسلام خالص دعوت می‌کرده است، با ساختن بنا بر روی قبور مردگان مخالفت کرده است، و این مخالفت او تنها با قبور چهار امام در بقیع نبوده بلکه با قبر زید بن خطاب برادر حضرت عمر نیز بوده است، پس شیخ محمد بن عبدالوهاب بر خلاف تصور عده‌‌ای از شیعیان، دشمن اهل بیت نبوده است[[6]](#footnote-6). و اگر حکمی بوده، برای همه اجرا کرده نه فقط برای اهل بیت، و در اسلام همه برابرند، و اگر ساخت قبور حرام باشد، برای همه حرام است، نه اینکه قبور تمام مسلمانان را صاف کنیم ولی روی قبور امامان برج ایفل بسازیم.

حال ببینیم حضرت علی در مورد قبور چه روشی داشته است، در کتاب کافی و همینطور در کتاب وسائل، حدیث زیر آمده است:

از حضرت صادق روایت کرده که حضرت علی فرمود: «بعثني رسولُ الله إلی الـمدینة فی هدم القبور وکسر الصور فقال: لاتدع صورة إلا محوتها ولا قبراً إلا سویتها» یعنی: «رسول خداص مرا به سوی مدینه فرستاد درباره خراب کردن قبور و شکستن صورت‌ها و فرمود: صورتی را مگذار مگر اینکه آنرا محو کن و قبری را مگذار مگر مساوی زمین کن».

در این حدیث بت و مجسمه با قبور در یک ردیف قرار گرفته است، خوب حالا شما که مدعی پیروی از حضرت علی هستید چرا بر روی قبورگنبد و بارگاه می‌سازید؟

در این عمل ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب با حضرت علی هم عقیده هستند، حال شما با آنها دشمن باشید که چرا با حضرت علی هم عقیده شده‌اید؟!!.

در واقع ابن تیمیه پیرو واقعی علی است نه شما شیعیان که تنها ادعا دارید و اسم شیعه را یدک می‌کشید.

شما خواننده عزیز فکر نکنید فقط همین یک حدیث در کتب شیعه پیرامون عدم ساختن قبور می‌باشد، بلکه احادیث فراوان زیادی می‌باشند که چند عدد از آنها را فقط برای نمونه می‌آوریم:

در کتب مستدرك الوسائل جلد 1 صفحه 132 از حضرت امیر نقل شده که فرمود: «سمعت رسول الله یقول: لاَ تَتَّخِذُوا قَبْرِى عِيداً». یعنی: «شنیدم رسول خدا ص فرمود: قبر مرا عید (یعنی محل رفت و آمد) مگیرید».

در کتاب محاسن برقی و کتاب وسائل باب 43 از ابواب دفن اموات از حضرت علی روایت کرده‌اند که فرمود: «من جدد قبراً أو مثَّل مثالاً فقد خرج عن الإسلام». یعنی: «هر کس قبری را تجدید و یا مجسمه‌‌ای بسازد از اسلام خارج است».

عبدالرزاق صنعانی که از قدمای شیعه است روایت کرده: «عن ابن طاوس أن رسول الله نهی عن قبور الـمسلمین أن یبنی علیها أو تجصص أو تزرع، فإن خیر قبورکم التی لا تعرف». یعنی: «ابن طاووس روایت کرده که پیامبر ص از اینکه بر قبر مسلمین بنایی ساخته شود و یا گچ کاری و یا بر روی آن زراعت شود نهی نموده، و فرموده که بهترین قبور شما قبری است که شناخته نشود» (المصنف 3/506).

حال شیعیان هیاهو به راه انداخته‌اند که چرا در بقیع روی قبور را گنبد و بارگاه نمی‌سازید تا مردم به جای مسجد به آنجا بیایند و قبرپرستی کنند.

ساختمان سازی روی قبور و رونق دادن به قبرستان باعث کم رنگ شدن مساجد می‌شود و جمعیت مسلمانان را که باید در مساجد باشند از بین می‌برد و دشمنان هم که از این بهتر چیزی دیگر نمی‌خواهند، و تازه توجه به غیر خدا در اسلام صحیح نیست، و واسطه قرار دادن ائمه در دعا شرک در عبادت خداست، و ارتباط ائمه با این دنیا قطع می‌باشد، و از این دنیا بی‌خبرند، آیات فراوانی در قرآن از این امر حکایت می‌کنند، مثل بقره/ 259 که در آن آیه حضرت عزیر توسط خداوند می‌میرد و دوباره زنده می‌شود و در هنگام زنده شدن حتی از الاغ خویش هم خبر ندارد؛ در سوره مائده آیات/116/ 117 نیز خداوند از حضرت عیسی می‌پرسد: آیا تو به پیروانت گفتی که من و مادرم را مثل خدا پرستش کنید؟ و عیسی در پاسخ می‌گوید: من تا وقتی در میان ایشان بودم از احوال آنها مطلع بودم و پس از اینکه تو مرا میراندی دیگر خبر ندارم؛ و همینطور سوره فاطر آیه 22 که در آن خطاب به پیامبر ص آمده: تو نمی‌توانی به مردگان خفته در گور بشنوانی، و در سوره فاطر/14 آمده که دعای شما را نشنوند و اگر بشنوند جواب ندهند، و در سوره روم/52 آمده مردگان نمی‌شنوند، و در سوره احقاف/4/5/6 آمده که آنها که غیر خدا می‌خوانید تا قیامت پاسخ شما را ندهند و در آن دنیا نیز با شما دشمن می‌باشند، و در سوره نحل/21 نیز آمده که اینها مرده و از حیات بی‌بهره‌اند و هیچ حس و شعور ندارند که در چه هنگام مبعوث می‌شوند.

حضرت علی در خطبه 235 نهج البلاغه در مورد اموات فرموده: «رفتگان گورشان خانه‌هایشان گشت و اموالشان به میراث رفت، کسی که بر سر گورشان می‌آید نمی‌شناسند و به کسی که برایشان گریه می‌کند توجهی ندارند، و هر کس ایشان را بخواند جواب نمی‌دهند». و در خطبه 111 فرموده: «هر کس ایشان را بخواند پاسخ ندهند و ظلم و ستمی را دفع نکنند و متوجه مداحی کسی نمی‌شوند».

و در خطبه 221 فرموده: «اگر آنها (اموات و قبور) مایه عبرت باشند سزاوارتر است تا تفاخر». و نیز فرموده: «آنها نه از دگرگونی‌ها نگرانند و نه از زلزله‌ها ترسناک، و نه از فریادهای سخت هراسی دارند». و فرموده: «آنان گویا بودند و لال شدند و شنوا بودند و کر گشتند و حرکاتشان به سکون تبدیل شد».

اگر مسئله تعمیر قبور تا این حد مهم بوده، چرا قبور پیامبرانی که آمده‌اند گنبد و ضریح ندارند و اصلاً جایشان مشخص نیست، و چرا پیامبر ص بر روی قبور حضرت خدیجه یا حمزه سیدالشهداء یا شهدای احد و کسانی دیگر بنایی نساخت، و همینطور حضرت علی در زمان خلافت خود برای قبر کسی چنین کاری نکرد، و چرا برای این امر که از نظر شیعه بسیار مهم است آیه‌‌ای نازل نشده است، پس این امور بعدها وارد دین اسلام شده است و بدعت می‌باشد.

حضرت علی و واسطه قرار دادن در دعا

حضرت علی در نهج البلاغه نامه 31 فرموده: «خدایت برای تو واسطه و شفیع در دعا قرار نداده است». و همینطور در خطبه 215 نهج البلاغه که حضرت در هنگام دعا فقط به خدا پناه برده است، و واسطه‌‌ای در دعاهای ائمه نیست. و شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز واسطه قرار دادن در دعاها را قبول نداشته است، ولی شیعیان در دعاهای جعلی مفاتیح الجنان (بهتر است بگوئیم: مفاتیح الجنون) هم به غیر خدا پناه می‌برند و هم غیر خدا را دائم صدا می‌کنند و هم واسطه می‌آورند، پس شیعه و پیرو علی نیستند و فقط ادعا دارند. برای توجیه این مسئله هم می‌گویند این امامان در پیشگاه خداوند دارای منزلت هستند و ما دعای خود را به آنها می‌گوئیم و آنها هم به خداوند و خدا دعای آنان را حتماً قبول می‌کند.

در جواب این نادانان باید بگوئیم:

اولاً: کفار و مشرکین نیز همین استدلال را در مورد بتهای خود داشته‌اند، و در سوره زمر/3 و یونس/18 و احقاف/28 آمده که می‌گویند اینها (بتها) واسطه و شفیع بین ما و خدا هستند و مشرکین مکه خدا را قبول داشته‌اند، طبق سوره مومنون که در آیات/38/85/87/89 بیان شده، و همینطور سوره عنکبوت 61/63، و همینطورسوره لقمان/25 و سوره زخرف/87 و یا سوره زمر/38 ولی برای خدای خود قائل به شفیع و واسطه بوده‌اند.

ثانیاً: خداوند دعای هر که را بخواهد مستجاب می‌کند و هرکه خواست رد می‌کند مثلا دعای ابلیس را قبول کرده، در سوره اعراف/ 14/15 و حجر/36 و ص/79/80/81 آمده که ابلیس گفت: خدایا، مرا تا قیامت مهلت ده، و خدا هم قبول می‌کند؛ همینطور دعای کفار که در سوره لقمان آیه 32 و سوره اسراء آیه 67 و سوره یونس/ 22/ 23 آمده: هنگامی که در کشتی در طوفان در حال غرق بوده‌اند، و در آن حال تنها خداوند را در دعا خوانده‌اند نه اینکه واسطه‌‌ای بیاورند و خداوند هم دعای آنان را قبول کرده، ولی پس از نجات از طوفان دوباره خداوند را فراموش می‌کرده‌اند، حال شما شیعیان خود را از ابلیس و کفار کمتر می‌دانید و خداوند را نمی‌خوانید، این دیگر ربطی به ما ندارد.

ثالثاً: دعای بندگان مقرب نیز ممکن است قبول نشود، مثل دعای حضرت ابراهیم که در سوره هود آیات/74/75/76 آمده که از خداوند خواسته تا عذاب را بر قوم لوط نفرستد ولی خداوند دعای او را قبول نمی‌کند؛ همینطور دعای حضرت نوح در مورد پسرش در سوره هود آیات/45/46 آمده که پسر او در حال غرق شدن بوده، و نوح از خداوند نجات او را خواسته که دعایش قبول نشده، چون پسرش پیرو کفار بوده است؛ و همینطور دعای حضرت محمد ص در سوره توبه آیه 80 که خداوند خطاب به او فرموده: اگر هفتاد بار هم آمرزش بخواهی آنها آمرزیده نشوند. و اگر کسی بگوید: دعا در مورد کفار قبول نمی‌شود و نه در مورد ما که مسلمان هستیم، در جواب می‌گوئیم: مسلمان در دعا واسطه نمی‌آورد و دعای پیامبران در مورد غیر کفار هم بوده، مثل دعای ابراهیم که به خدا فرمود: برای مردم از ذریه من امام قرار بده، و خداوند خطاب به او فرمود: عهد من به ظالمین نمی‌رسد، (بقره / 124)، و ظالم با کافر تفاوت دارد، و همینطور خطاب به پیامبر ص در سوره آل عمران / 128 فرموده: ﴿لَيۡسَ لَكَ مِنَ ٱلۡأَمۡرِ شَيۡءٌ أَوۡ يَتُوبَ عَلَيۡهِمۡ أَوۡ يُعَذِّبَهُمۡ فَإِنَّهُمۡ ظَٰلِمُونَ ١٢٨﴾ [آل‌عمران: 128]. یعنی: «تو را در این کار اختیارى نیست. چه [خداوند] آنان را ببخشاید یا عذابشان کند، چرا که آنان ستمکارند». و از همه گذشته، پیامبران علم غیب ندارند تا بفهمند دعا قبول می‌شود یا نه، و در این آیات نمی‌دانسته‌اند که دعایشان قبول نمی‌شود پس در مورد شما نیز همینطور است، و وقتی صلاح نباشد که دعا قبول شود حال مقرب‌ترین مخلوقات خداوند هم که آن دعا را بخواند قبول نمی‌شود.

و در سوره اسراء/57 آمده که: آنهایی را که می‌خوانید آنان خود به درگاه خدا وسیله تقرب می‌جویند[[7]](#footnote-7).

رابعاً: شما شیعیان رابطه با خداوند را مثل ارتباط با سران خود می‌دانید که احتیاج به پارتی بازی و واسطه دارد، جالب است که در ادارات در ایران می‌گویند: کار ما از روی ضابطه است نه از روی رابطه، ولی در مورد خداوند معتقد به رابطه و واسطه و پارتی می‌باشند.

خامساً: ائمه علم غیب ندارند تا بدانند مستجاب شدن دعای شما واقعا به نفع شما هست یا نه؛ ولی خداوند این امور را می‌داند.

سادساً: دین امام و ماموم فرقی با هم ندارد و هیچ یک از پیامبران و ائمه در دعای خویش واسطه‌‌ای نیاورده‌اند پس شما هم به پیروی از آنها نباید واسطه‌‌ای بیاورید و دعاهای قرآنی همه با رب و ربنا شروع می‌شوند و در هیچ کدام از آیات امام یا امامزاده نیست, و خواندن غیر خدا شرک است، در سوره جن/18 آمده: ﴿وَأَنَّ ٱلۡمَسَٰجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدۡعُواْ مَعَ ٱللَّهِ أَحَدٗا ١٨﴾ [الجن: 18]. یعنی: «و مساجد مخصوص خداست، پس هیچکس را همراه خدا به دعا نخوانید». و باز در سوره جن/20 نیز چنین آمده: ﴿قُلۡ إِنَّمَآ أَدۡعُواْ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِهِۦٓ أَحَدٗا ٢٠﴾ [الجن: 20]. یعنی: بگو که من فقط خدا را به دعا می‌خوانم، و احدی را شریک او نمی‌کنم. حضرت علی در خطبه 46 در دعا به هنگام سفر فرموده: «پروردگارا، تو در سفر همراه ما و در وطن نسبت به بازماندگان ما سرپرست و نگهبانی، و جمع میان این دو را هیچ کس جز تو نتواند کرد زیرا آنکس که سرپرست بازماندگان است نمی‌تواند همراه مسافر باشد و آن که همراه و همسفر است سرپرست بازماندگان انسان نمی‌تواند باشد».

پس همه جا حاضر و ناظر بودن از صفات خالق است، و نمی‌توان برای امامان که مخلوق هستند همان صفات را آورد و همه جا یا علی و یا حسین و یا ابوالفضل گفت، و باید در دعا فقط خدا را صدا زد نه کسی دیگر، و مثل مسیحیان که یا عیسی مسیح و یا مریم مقدس می‌گویند، شیعیان نیز همین عمل را مرتکب می‌شوند، و در سوره ابراهیم/30 آمده: که در مقابل خدا امثال و اضدادی جعل کرده‌اند که خود و خلق را از راه خدا گمراه کنند؛ و در سوره زمر/45 آمده که: و آنگاه که خداوند به یگانگی یاد شود قلب‌های آنانیکه به آخرت ایمان ندارند متنفر می‌شود و آنگاه آنانیکه غیر از خدا هستند یاد شود در این هنگام آنها خوشحال می‌شوند (آنقدر که شیعیان از گفتن: یا علی و یا حسین خوشحال می‌شوند از گفتن: یاالله خوشحال نمی‌شوند).

و چون مشرکان در آن دنیا بگویند: اینها شریکان ما هستند که به جز خدا می‌خواندیم، شریکان جواب دهند: ای مشرکان، البته شما دروغ می‌گوئید. (نحل/86).

در انتها متذکر این مطلب می‌شویم که کمک خواستن در امری از کسی که زنده و حاضر است موردی ندارد، ولی از مدعو غیبی و از مردگان غایب شرک است، و جاهایی که احتیاج به نوعی معجزه می‌باشد مثل شفا یافتن بیماری که فقط باید در دعا خداوند را خواند، و همه جا حاضر و ناظر بودن از صفات خداوند است، و کسی که صفات خالق را برای مخلوق هم قائل باشد مشرک شده (شرک در صفات الهی) و حضرت علی فرموده: «شناخت خداوند در جدا کردن صفات مخلوق از اوست». (خطبه1 نهج البلاغه) حضرت علی در نهج البلاغه خطبه 109 در وصف چگونگی مرگ فرموده: «گوش انسان در حال موت مثل زبانش از کار می‌افتد و همینطور نگاهش و دیگر خواننده‌‌ای را پاسخ ندهد». پس جلوی قبر ایستادن و صحبت کردن با مرده وقت تلف کردن است.

و در مورد شفاعت نیز مربوط به آن جهان، و آن هم فقط و فقط به اذن و دستور خداوند می‌باشد نه هیچ کس دیگر[[8]](#footnote-8)، و اگر خداوند به کسی اجازه شفاعت داد می‌تواند شفاعت کند (نجم/26، سباء/23، طه/109)، و از همه گذشته در مورد کفار و مشرکین و کسانی که جهنم برایشان حتمی شده شفاعت هیچ کس سودی ندارد، در سوره زمر/19 خطاب به پیامبر ص آمده که آیا تو کسی را که دوزخی است می‌توانی نجات دهی؛ و در سوره توبه/80 هم خطاب به پیامبر ص آمده که اگر هفتاد بار هم برای آنها آمرزش بخواهی پذیرفته نشود؛ و همینطور سوره منافقون/6 که در آن خطاب به پیامبر ص آمده که برای آنها آمرزش بخواهی یا نخواهی آمرزیده نشوند، و شفاعت برای کسی که مسلمان بوده و اندکی خطا و اشتباه داشته برای بخشیدن آن خطاها شفاعتش را می‌کنند، مثل کودکی که تمام نمرات او در مدرسه خوب بوده ولی یک نمره منفی دارد، و معلمان در مدرسه آن یک نمره را ممکن است نادیده بگیرند، ولی در مورد کودکی که تمامی نمرات او تک می‌باشند و یا حتی مثل بعضی از شیعیان صفر می‌باشد، دیگر جایی برای بخشش نگذاشته است.

در سوره بقره/186 خداوند فرموده: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌۖ أُجِيبُ دَعۡوَةَ ٱلدَّاعِ إِذَا دَعَانِۖ فَلۡيَسۡتَجِيبُواْ لِي وَلۡيُؤۡمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمۡ يَرۡشُدُونَ١٨٦﴾ [البقرة: 186]. یعنی: «و چون بندگانم درباره من از تو بپرسند، [بگو:] به راستى که من نزدیکم. دعاى دعا کننده را هنگامى که مرا [به دعا] بخواند، روا مى‏دارم. پس باید که از من فرمان پذیرند و به من ایمان آورند باشد که راه یابند».

مطلب جالب این نکته است که در بسیاری از آیات دیگر خداوند به پیامبرص فرموده: «قل» یعنی: بگو، ولی در این آیه خود خداوند مستقیم پاسخ داده، و از کلمه قل استفاده نکرده، چون سوال مردم از پیامبر ص در مورد دوری و نزدیکی خداوند بوده که خود خداوند پاسخشان را بدون واسطه آوردن پیامبر ص داده است. آری، ﴿وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ﴾ [ق: 16]. «ما (خدا) از رگ گردن به انسان نزدیک‌تریم».

و در سوره نساء/175 آمده که به خداوند متوسل شوید؛ و در سوره بقره /45/153 آمده که به نماز و صبر توسل جوئید؛ و در سوره حج/78 آمده که به خدا متوسل شوید؛ و هیچ جا نگفته به امام و امامزاده و یا قبور آنها متوسل شوید.

گاهی شیعیان به سوره مائده آیه 35 اشاره دارند که آمده به سوی خدا وسیله بجوئید. آری، در آیه گفته بجوئید نه اینکه بخوانید و جستن با خواندن فرق دارد، شما برای ساخت صندلی از صبح تا به شام بگوئید اره و میخ و چکش و غیره، آیا هیچ سودی دارد؟! ولی وقتی بلند شوید و اره و چکش و میخ را بجوئید و با تلاش صندلی را بسازید، آن وقت کار حل شده است، و تازه وسیله باید در دسترس باشد، نه اینکه مرده و در برزخ باشد و یا غائب باشد، وسیله نماز و روزه و زکات هستند که با آنها می‌توانید به خداوند تقرب بجوئید، و همیشه هم در دسترس هستند خداوند در سوره یوسف/40 می‌فرماید: ﴿مَا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِهِۦٓ إِلَّآ أَسۡمَآءٗ سَمَّيۡتُمُوهَآ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُم مَّآ أَنزَلَ ٱللَّهُ بِهَا مِن سُلۡطَٰنٍۚ إِنِ ٱلۡحُكۡمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٤٠﴾ [یوسف: 40]. «آنچه غیر از خدا می‌پرستید اسماء (بی حقیقت و الفاظ بی‌معنی) است که شما خوتان و پدرانتان ساخته اید، خدا هیچ نشانه (الهیت و کمترین اثر خالقیت در آن خدایان باطل) ننهاده، حکم تنها از آنِ خداست‏، و فرمود که جز آن ذات پاک یکتا کسی را نپرستید، این آئین محکم است، لیکن اکثر مردم از جهالت براین حقیقت آگه نیستند».

در مورد تفسیر قرآن

در مورد تفسیر قرآن باید بگوئیم: بهترین تفسیر آیات قرآن تفسیر آیه با آیه می‌باشد، یعنی یک آیه را با دیگر آیات قرآن تفسیر کنیم، «والقرآن یفسر بعضه بعضاً» یعنی قسمت‌هایی از قرآن بیانگر قسمت‌های دیگر می‌باشد، اولین دانشمند اسلامی که در تاریخ بدین موضوع اشاره داشته است شیخ الاسلام ابن تیمیه بوده است، در کتاب مقدمة في أصول التفسیر (لبنان، دار مکتبة الحیاة،1980م) بیان نموده است.

حال فکر می‌کنید قبل از شیخ الاسلام ابن تیمیه چه کسی به این موضوع اشاره داشته است؟ بله، قبل از او حضرت علی در نهج البلاغه در خطبه 133 فرموده: «وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ، وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ»... یعنی: آیات قرآن بعضی از آن بعضی دیگر را تفسیر می‌کند، و پاره‌ای بر پاره دیگر گواهی دهد. همینطور در خطبه 18 نیز فرموده: «آیا خدای سبحان دین کاملی فرستاد، پس پیامبر ص در ابلاغ آن کوتاهی ورزید در حالی که خدای سبحان می‌فرماید ما در قرآن چیزی را فروگذار نکردیم و فرمود در قرآن بیان هر چیزی است و یاد آور شد که بعض قرآن گواه بعض دیگر است، و اختلافی در آن نیست، پس خدای سبحان فرمود اگر قرآن از طرف غیر خدا نازل می‌شد اختلافات زیادی در آن می‌یافتند».

پس حتی در تفسیر قرآن نیز حضرت علی و شیخ الاسلام ابن تیمیه : در یک مسیر هستند، و البته از پیامبر ص نیز در مورد تفسیر آیه با آیه نیز حدیث می‌باشد، مثل سوره انعام آیه 82 که در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابن مسعود نقل شده که چون آیه نازل شد بر اصحاب گران آمد و گفتند: کدام یک از ماست که در حق خویش ظلم نکرده باشد و رسول خدا ص فرمود: چنین نیست که شما پنداشته اید آن ظلم در اینجا همانند آن است که لقمان با فرزندش می‌گوید: ای پسرم، به خدا شرک میاور که شرک ظلمی بزرگ است (لقمان/13). و علی و ابن تیمیه هم هر دو شاگردان مکتب نبی اکرم ص می‌باشند، و هر دو قرآن را به خوبی می‌فهمیده‌اند ولی شیعیان در تفسیر آیات قرآن بیشتر پیرو احادیث خرافی مجلسی و کلینی هستند، همانطور که حضرت علی در خطبه 87 نهج البلاغه در وصف عالم نمایان فرموده: «قرآن را بر امیال و خواسته‌های خود تطبیق می‌دهد و حق را به هوس‌های خود تفسیر می‌کند». و در خطبه 17 نیز فرموده: «و مردی که مجهولاتی به هم بافته و در میان انسانهای نادان امت جایگاهی پیدا کرده» و در همان خطبه فرموده: «آدم نماها او را عالم نامیدند که نیست و چیزی را بسیار جمع آوری می‌کند که اندک آن به از بسیار است (مثل بسیاری از احادیث بحارالانوار و کافی) و دانش و اطلاعات بیهوده فراهم آورد». و در همان خطبه نیز فرموده: «روایات را بدون آگاهی نقل می‌کند چون تندبادی که گیاهان خشک را بر باد دهد روایات را زیر و رو می‌کند که بی‌حاصل است». و نیز فرموده: «و جز راه و رسم خویش مذهبی را حق نمی‌داند (مثل شیعیان که فقط خود را بر حق می‌دانند) و در میان آنها کالایی خوارتر از قرآن نیست، اگر آن را آنگونه که باید بخوانند و متاعی سود آورتر از قرآن نیست، اگر آن را تحریف کنند (مثل آخوندهای دیو سیرتی که بالای هر منبری نشسته‌اند و یک حدیث جعلی را به هزار آیه از قرآن تحمیل می‌کنند)».

در مورد صحابه

در مورد صحابه شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب العقیدة الواسطیة گفته است: از اصول اعتقاد اهل سنت و جماعت این است که قلب و زبانش را در مورد صحابه پیامبر ص سالم نگاه دارد، در سوره حشر/10 نیز آمده است: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾ [الحشر: 10]. «کسانی که بعد از آنها (مهاجرین و انصار) آمدند و می‌گویند: پروردگارا، ما و برادرانمان را که در ایمان از ما سبقت گرفتند بیامرز، و در دلهایمان کینه‌‌ای نسبت به مومنین قرار مده، پروردگارا، تو مهربان و رحیمی». و باید از پیامبرص اطاعت شود که فرموده: «به یاران من ناسزا مگوئید، قسم به کسی که جان من در دست اوست اگر یکی از شما به اندازه کوه احد طلا در راه خدا صدقه دهد به اندازه پر کف آنها که در راه خدا صدقه داده‌اند نمی‌رسد و حتی نیمی از آن». و همینطور در منهاج السنه گفته است: «آیا آنکس که اصحاب رسول خداص را دشنام داده و لعن نماید و با کتاب خدا مخالف می‌باشد[[9]](#footnote-9) و اعتنائی به اخبار صحیحه ندارد به نجات و امن سزاوارتر است و یا آنکه به وحی اقتدا نموده و با دوستی خویشان اطهار رسول خداص به راه اصحاب رسول خداص می‌رود؟ و شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد حضرت علی در کتاب منهاج السنة (8/165) نوشته است که: «فضیلت و ولایت و منزلت علی نزد خداوند بر همگان آشکاراست، و الحمدلله از راه‌های ثابت و به صورت یقین ما این مطلب را درک نموده ایم نه نیازی به دروغ هست و نه به روایاتی که صحت آن مشخص نشده است». و باز در منهاج السنة (7/271) نوشته: «دوست و گرامی داشتن علی بر هر مسلمانی واجب است همانگونه که دوست داشتن وحب امثال او بر هر مومنی واجب است».

حال نظر حضرت علی را در مورد صحابه می‌آوریم:

در مورد صحابه حضرت علی در نهج البلاغه خطبه 97 خطاب به شیعیان زمان خودش فرموده: «هیچ یک از شما را همانند صحابه پیامبر نمی‌بینم». و در خطبه 122 در مورد صحابه فرموده: «وقتی با پیامبر در جنگ و جهاد بودیم از آمدن هر مصیبت جز بر ایمان خود نمی‌افزودیم».

و در نامه 28 در نهج البلاغه در پاسخ به معاویه که گفته بود برترینها در اسلام ابوبکر و عمر بوده‌اند فرموده: «چیزی را گفتی که اگر هم ثابت شود ربطی به تو ندارد و اگرهم نشود باز به تو ربطی ندارد (مثل شیعیان که این موضوع ربطی بدانها ندارد) و تو را با برتر و غیر برتر چه کار و آزاد شدگان را با مهاجرین اولیه چه کار». می‌بینید که حضرت علی در این نامه ابوبکر و عمر را جزء مهاجرین اولیه در اسلام دانسته، و حتی معاویه را از اظهار نظر در مورد آنها منع کرده. و در مورد انصار نیز حضرت علی آنها را دوست داشته و فرموده: «به خدا سوگند آنها اسلام را پروراندند چنان مادری که فرزندش را بپروراند، با توانگری با دست‌های بخشنده و زبانهای برنده و گویا» (نهج البلاغة حکمت 465). ولی شیعیان می‌گویند: آنها باعث غصب خلافت و انحراف اسلام شده‌اند، و اگر خلفای قبلی غاصب بودند حضرت علی نمی‌فرمود: «بر آنان فرمانروایی حاکم شد که کارها را به پا داشت و استقامت ورزید تا دین استوار شد». (حکمت 467 نهج البلاغه).

در اکثر کتب تاریخی مثل تاریخ طبری و تاریخ یعقوبی (که شیعه بوده) و یا حتی کافی و بحارالأنوار و تهذیب الأحکام شیخ طوسی (ج 3 ص 380) به صورت متواتر بیان شده است که ام کلثوم که ثمرة ازدواج حضرت علی با حضرت فاطمه (‘) بوده است با رضایت حضرت علی به همسری عمر بن خطاب در آمده است که زید و رقیه نیز ثمره این ازدواج بوده‌اند، این مطلب که بسیار مورد آزار روحانیون شیعه است، و هیچ وقت آنرا بازگو نمی‌کنند و اگر هم کسی از آنها دلیل این ازدواج را بپرسد می‌گویند: حتما مصلحتی بوده!! یا حتما حضرت علی تقیه کرده!! و یا مثل کسانی چون مجلسی می‌گویند: یک زن جنی از جن‌های نجران به دستور حضرت علی خود را به شکل ام کلثوم در آورده، و حضرت علی او را به جای دختر خویش به عمر داده است!!! که پس از مدتی عمر متوجه این موضوع می‌شود و می‌خواهد که این امر را آشکار کند ولی همان موقع کشته می‌شود و آن زن جنی هم میراث عمر را بر می‌دارد و با خود به نجران می‌برد!!! (فکر می‌کنم مجلسی فیلم تخیلی زیاد می‌دیده است)[[10]](#footnote-10). و آیا کسی به قاتل همسرش دختر همان همسر را می‌دهد؟!!!.

پس داستان زدن درب به پهلوی فاطمه توسط عمر نیز دروغ است، و آیا حسن و حسین نیز اجازه ازدواج قاتل مادر خویش را با خواهر خویش می‌داده‌اند؟!!!، به طور کلی رابطه حضرت علی با حضرت ابوبکر و حضرت عمر و دیگر صحابه دوستانه بوده، و هیچ دشمنی و کینه‌‌ای بین آنان نبوده، در این موضوع نیز ابن تیمیه با حضرت علی در یک مسیر است، چون شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز حضرت ابوبکر و حضرت عمر را دوست داشته، و همینطور دیگر صحابه را، ولی شیعه مسیری کاملاً جدا از حضرت علی دارد و از ابوبکر و عمر متنفر است، و آنها را غاصب و ظالم می‌داند، و تمامی صحابه را پس از رحلت پیامبر ص مرتد می‌داند (البته به جز چند نفری که لطف کرده‌اند و آنها را قبول کرده‌اند مثل سلمان و ابوذر و مقداد)[[11]](#footnote-11). همینطور حضرت علی در نهج البلاغه خطبه 228 از عمر تعریف و تمجید کرده است و فرموده: «خدا فلانی را بیامرزد و او را پاداش خیر دهد که کجی‌ها را راست کرد و بیماری‌ها را درمان و سنت پیامبر را به پا داشت و فتنه‌ها را پشت سر گذاشت، با دامن پاک و عیبی اندک در گذشت، به نیکی‌های دنیا رسیده، و از بدی‌های آن رهایی یافت، وظائف خود نسبت به پروردگارش را انجام داد، و چنانکه باید از کیفر الهی ترسید خود رفت و مردم را پراکنده بر جای گذاشت که نه گمراه راه خویش شناخت، و نه هدایت شده به یقین رسید». این سخنان حضرت علی به مذاق شیعیان خوشایند نیست، و در بسیاری از نهج البلاغه‌ها که در ایران است در خطبه 228 آورده که این صحبتهای حضرت علی در مورد سلمان فارسی (یا مالک اشتر) بوده است، ولی در اول خطبه می‌خوانیم که «لله بلاد فلان» که منظور حضرت علی کشورهای فتح شده توسط حضرت عمر می‌باشند. ما نمی‌دانیم سلمان فارسی کدام کشور را فتح کرده است؟! و تازه، در اکثر نسخ قدیمی آمده که این خطبه در مورد عمر بن خطاب است.

حضرت علی همیشه به حضرت عمر مشورت می‌داده است، و خیرخواه او بوده که نمونه آن در نهج البلاغه خطبه 134 و خطبه 146 می‌باشد.

دو تن از دختران پیامبر ص با نام‌های رقیه و ام کلثوم همسران حضرت عثمان بوده‌اند، البته پس از فوت یکی، پیامبر ص دیگری را باز به او داده است، به همین دلیل هم او لقب ذی النورین دارد، و ام المومنین عایشه ل همسر پیامبر ص نیز دختر حضرت ابوبکر بوده است، و همینطور ام المومنین حفصه ل دختر حضرت عمر بوده است، و مگر در اسلام نیامده که با هم کفو خود ازدواج کنید؟ و اگر به عقیده شما این افراد اینقدر ظالم بوده‌اند پس چرا پیامبر ص آنقدر آنها را به خود نزدیک می‌کرده؟ و بدانها دختر می‌داده؟ و یا از آنها دختر می‌گرفته است؟ چون از اسباب به خلافت رسیدن ابوبکر و عمر یا عثمان نیز همین نزدیک بودن آنها به پیامبر ص بوده، پس شما به پیامبر نیز ایراد بگیرید که چرا باعث رسیدن آنان به خلافت شده، و لابد مسبب اصلی بوده است. بعضی خرافیون شیعه به مردم می‌گویند: عثمان دختران پیامبر ص را کتک می‌زده است و باعث مرگ آنان شده است!، در جواب این ابلهان می‌گوئیم: مگر پیامبر ص نفرموده است که انسان عاقل از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شود؟، پس چطور وقتی عثمان باعث مرگ دختر اول او شده است باز دختر دوم را هم به او داده‌است؟!!.

در خطبه 56 نیز در مورد خود و صحابه در زمان پیامبر ص فرموده: «به جانم سوگند، اگر ما در مبارزه مثل شما بودیم هرگز پایه‌‌ای برای دین استوار نمی‌ماند و شاخه‌‌ای از درخت ایمان سبز نمی‌گردید». پس چقدر شیعه بی‌انصاف است که اصحابی را که باعث استوار شدن پایه‌های دین اسلام شدند غاصب و ظالم و مرتد می‌داند، و ازآنها قدر دانی که نمی‌کند، بلکه نفرت آنها را نیز دارند، شیعیان از اصحاب پیامبر ص فقط ابوذر و سلمان و عمار و چند تن دیگر را می‌شناسند که تعدادشان از انگشتان دست تجاوز نمی‌کند، و البته عمر و ابوبکر و عثمان را نیز برای لعن کردن می‌شناسند[[12]](#footnote-12)، البته در مورد اهل بیت نیز اطلاعاتی ندارند و تنها چیزی که یک شیعه از حضرت فاطمه می‌داند این است که درب خانه توسط عمر به پهلوی او زده شده است و به او ظلم شده است، و از امام حسین نیز فقط بریده شدن سر او در کربلا را می‌دانند و از حضرت علی نیز فقط خلافت الهی او را که توسط دیگران غصب شده است می‌دانند، و از امام رضا هم ضامن آهو شدن او را می‌دانند، یا یک سری خرافات دیگری را که غالیان به امامان نسبت داده‌اند می‌دانند که ای کاش نمی‌دانستند[[13]](#footnote-13). البته نباید هم اهل بیت و اسلام واقعی را بشناسند، چون ممکن است متوجه مسائلی شوند که به صلاح خیلی‌ها نیست.

و از نظر شیعه حاصل بیست و سه سال زحمات پیامبر ص فقط چند تن شده، و بقیه از بدترین افراد هستند و اسلام هم توسط همان چند نفر پیشرفت کرده است، و بقیه هیچ کاره بوده‌اند. حضرت علی در خطبه 182 نیز در یاد اصحاب فرموده: «کجا هستند برادران من که بر راه حق رفتند و با حق در گذشتند، کجاست عمار و کجاست پسر تیهان (مالک بن تیهان انصاری) و کجاست ذوالشهادتین (خزیمه بن ثابت که پیامبر شهادت او را دو شهادت دانست)».

و در حکمت 43 در مورد خباب بن ارت که از مسلمین صدر اسلام و از اصحاب پیامبر ص بوده است فرموده: «خدا خباب بن ارت را رحمت کند با رغبت مسلمان شد و از روی فرمانبرداری هجرت کرد و با قناعت زندگی گذراند و از خدا راضی بود و مجاهد زندگی کرد (خباب بن ارت در سال 37 هجری درگذشت، و در مکه مشرکین پشت او را داغ می‌کردند و شکنجه‌اش می‌دادند)».

روحانیون و علمای شیعه برای مرتد نشان دادن صحابه و اینکه آنها خلافت الهی را پس از وفات پیامبر ص غصب کرده‌اند مرتب به این حدیث اشاره می‌کنند که در روز قیامت پیامبر ص سراغ اصحاب خویش را می‌گیرد و می‌پرسد: آنها کجایند؟ که در جواب به او خطاب می‌شود: تو نمی‌دانی آنها (صحابه) بعد از تو چه کار کردند و آنها پس از رحلت تو مرتد شدند، در جواب می‌گوئیم: شما نمی‌توانید به این حدیث استناد کنید، چونکه:

مگر شما ادعا ندارید که پیامبر ص و امامان پس از رحلت نیز از احوال این جهان مطلع هستند؟ و برای همین به زیارت قبور ایشان می‌روید و از آنها کمک می‌جوئید و خواسته‌های خود را بدانها می‌گوئید و آنها را همه جا حاضر و ناظر می‌دانید و در هر جا که هستید آنها را صدا می‌زنید، پس چطور شد که در این حدیث پیامبر ص از اتفاقات پس از رحلت خودش نیز خبر ندارد و حتی از اعمال صحابه خود آگاهی ندارد؟!!!.

مگر شما نمی‌گوئید حضرت فاطمه (س) به کسانی که به او ظلم کردند فرموده: شکایت شما را به پیش پدرم می‌برم، پس چطور پیامبر ص خبر نداشته است؟!!.

و تازه در حدیث آمده است که تو نمی‌دانی که اصحاب تو چه کارهایی کردند، شما از کجا فهمیدید منظور از اصحاب ابوبکر و عمر بوده‌اند؟! چون تعداد اصحاب فراوان بوده است، شاید منظور کسانی دیگر از اصحاب باشند.

و چرا وقتی پیامبر ص این حدیث را فرموده است صحابه در مورد آن یاران مرتد از او سوالی نکرده‌اند؟!! و اگر هم پرسیدند پس شاید کسانی دیگر بوده‌اند نه مهاجرین و انصار و سابقون در اسلام، و آیا پیامبر ص در آن دنیا این حدیثی که گفته را فراموش می‌کند و باز سراغ یارانش را می‌گیرد؟!!.

و شما از کجا می‌دانید منظور حدیث از اینکه تو نمی‌دانی یارانت بعد از تو چه کار کردند، غصب خلافت توسط آنان بوده است؟!! ممکن است منظور خیلی کارها و خطاهای دیگری بوده است که آنها انجام داده‌اند، چون غصب خلافت فقط مورد نظر شماست، و هنوز هم نتوانسته اید آن را ثابت کنید.

مسئله عصمت

یکی دیگر از اشتباهات شیعه، دادن مقام عصمت به حضرت علی و امامان دیگر است، در صورتیکه حتی در قرآن عصمت انبیاء هم ذکر نشده، و تنها می‌توان گفت: انبیاء در آوردن وحی و تبلیغ دین و رسالت معصوم بوده‌اند ﴿وَمَا يَنطِقُ عَنِ ٱلۡهَوَىٰٓ ٣﴾ [النجم: 3]. ولی در موارد دیگر از جمله امور دنیوی معصوم نبوده‌اند، ولی به محض ارتکاب عملی اشتباه از طریق وحی مطلع و آگاه می‌شده‌اند که موارد آن در قرآن بسیار است، مثل آیات نازل شده در ابتدای سوره عبس که پیامبر ص وقتی آن نابینا (عبد الله بن ام مکتوم ) به پیش او آمد چهره درهم کشید و پاسخ او را نداد و او ناراحت به بیرون برگشت که ناگهان وحی به صورت خطاب تند به پیامبر ص نازل شد و او را از خطایی که کرده بود آگاه کرد؛ همینطور در ابتدای سوره تحریم که خطاب به پیامبر ص آمده: چرا چیزی را که خدا برای تو حلال کرده حرام کردی؛ و در سوره توبه/43 خطاب به پیامبر ص آمده: خدا تو را ببخشد چرا قبل از اینکه دروغگو از راستگو بر تو معلوم شود بدانها اجازه دادی؛ و همینطور در سورة احزاب/37 خطاب به پیامبر ص آمده: از خدا سزاورتر بود بترسی تا از خلق؛ و همینطور در سوره کهف/23/24 که خطاب به پیامبر ص آمده: مگو کاری را فردا انجام می‌دهم و ان شاءالله بگو؛ و همینطور در موردی که نباید پیامبر ص و مومنین بر میت منافقین نماز می‌خواندند و نباید برای آنها طلب آمرزش می‌کردند (توبه/113)؛ همینطور در مواردی که حضرت موسی با آن مرد عالم (بعضی می‌گویند: خضر، ولی نامی از خضر در آیات نیست) همسفر شد و قرار بود به کارهایی که او انجام می‌دهد اعتراض نکند ولی حضرت موسی هر بار اعتراض کرد تا سه مرتبه و در آخر هم از یکدیگر جدا شدند (مثل اعتراض به شکستن کشتی توسط او یا کشتن پسر بچه) که در سوره کهف شرح آن آمده است؛ همینطور در مورد حضرت داود که به اشتباه در مورد دو نفری که پیش او آمدند قضاوت نمود که البته امتحان شد، و فوری به درگاه خدا توبه نمود که در سوره ص/21/22/23/24 آمده است؛ و اما در مورد امامان دیگر وحی بدانها نمی‌شود تا از خطای خود مطلع شوند، البته شیعه معتقد به قطع وحی نیست، و می‌گوید: پس از رحلت پیامبر ص باز جبرئیل فرود می‌آمده، و گویا مسئله خاتمیت را قبول ندارند، البته وقتی با ایشان مسئله خاتمیت را مطرح کنی می‌گویند: ما قبول داریم ولی در واقع چنین نیست، حضرت علی در نهج البلاغه خطبه 133 فرموده: «خداوند با فرستادن پیامبر ص وحی را ختم کرده است» و در خطبه235 به هنگام غسل دادن پیامبر ص فرموده: «با مرگ تو رشته پیامبری و فرود آمدن پیام و اخبار آسمانی گسست». و اما در مورد عصمت حضرت علی در نهج البلاغه نامه 71 به منذربن جارود عبدی فرموده: «همانا شایستگی پدرت مرا نسبت به تو فریب داد و گمان کردم همانند پدرت می‌باشی و راه او را می‌روی». همینطور در خطبه 78 حضرت علی در دعا از خداوند طلب عفو و بخشش کرده است، حال علمای شیعه می‌گویند: اینکار حضرت برای تعلیم دعا به ما بوده تا ما یاد بگیریم، قابل توجه است که عبدالله بن عباس که از یاران نزدیک امام بوده برای او قائل به عصمت نبوده است، و در مورد طریقه عزل معاویه با حضرت علی مخالف بوده، و به حضرت علی پیشنهاد می‌دهد که معاویه را نگه دار و پس از آرام شدن مملکت او را عزل کن (تاریخ طبری ج 6 ص 3089) که حضرت علی قبول نمی‌کند و در پاسخ می‌گوید: بر تو است که رای خود را به من بگویی، و من باید پیرامون آن بیندیشم، آنگاه اگر خلاف نظر تو فرمان دادم باید اطاعت کنی. (نهج البلاغه حکمت 321).

و در خطبه 216 فرموده: «پس از گفتن حق یا مشورت دادن به من خودداری نکنید زیرا خود را از آن که اشتباه کنم مصون نمی‌دانم مگر آنکه خداوند مرا حفظ کند».

در مقابل این خطبه شیعه دوباره دست به تاویل می‌زند و می‌گوید: امام در خیلی از امور مشورت می‌کرده است، و نظر بقیه را اجرا می‌کرده که در بعضی اوقات نتیجه آن خیانتکار شدن بعضی از والیان می‌شده است، و امام همیشه از علم غیب خود استفاده نمی‌کرده است!!! و در شرایطی مجاز نبوده از آن استفاده کند!!! در جواب می‌گوئیم: پیامبر ص طبق آیات بسیاری از قرآن مثل اعراف / 188 علم غیب نداشته است، و در همین آیه آمده که اگر علم غیب داشتم حتما از آن استفاده می‌کردم، حال چرا علی علم غیب داشته ولی استفاده نکرده؟! و پیامبران در هنگام خطا توسط وحی مطلع می‌شده‌اند، حال چطور پس از ختم وحی (خاتمیت) باز به امامان وحی می‌شود؟! و تازه علم غیبی که از آن استفاده نشود و به کار حکومت و مردم نیاید چه فایده‌‌ای دارد؟! اگر به قول شما حضرت علی از علم غیب خود استفاده نکرده و در نتیجه باعث خیانتکار شدن والیان و سست شدن و انحراف حکومت اسلامی شده، پس فرق او با عمر و ابوبکر چیست؟! شما آنها را نیز فاقد علم غیب می‌دانید و می‌گوئید: صلاحیت حکومت را نداشته‌اند و باعث انحراف اسلام شده‌اند، پس هیاهوی شما برای دادن خلافت به علی چیست؟! و مگر علم غیب، نوار یا سی دی می‌باشد تا بخواهد به آن رجوع کند؟!! و آن را به کار گیرد.

یا می‌گویند: حضرت علی فرموده: خود را مصون از خطا نمی‌دانم مگر آنکه خدا مرا حفظ کند، و خدا او را حفظ می‌کرده چون او دارای عصمت بوده است، در جواب می‌گوئیم: این در مورد همه است، و خدا هر کس را حفظ کند از خطا مصون خواهد ماند، و اگر حضرت علی دارای عصمت بود و هرگز به هیچ عنوان خطایی نمی‌کرد، دیگر گفتن این جمله بی‌معنا بود که به من مشورت دهید چون خود را مصون از خطا نمی‌دانم مگر اینکه خدا مرا حفظ کند، و این را کسی می‌گوید که ممکن است خطا بکند و مشورت بخواهد.

حضرت علی در خطبه 90 نیز فرموده: «پس از محمد ص حجتی نیست» و نگفته که من خودم حجت الهی هستم.

پس در مورد عصمت هم حضرت علی چنین ادعایی نداشته، و شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز در مورد او چنین نظری نداشته، و در مورد او غلو نمی‌کرده است، گاهی مردم فکر می‌کنند غلو تنها دادن مقام خدایی به امامان است. و اگر بدانها بگویی: غلو نکنید، می‌گویند: ما هرگز غلو نکرده‌ایم، و خدا را جدا از امامان به عنوان پروردگار جهان قبول داریم، و درست همان خدایی را قبول دارند که مشرکین مکه هم قبول داشته‌اند، در سوره مومنون /38/85/87/89 و عنکبوت/61/63 و لقمان/25 و زمر/38 و زخرف/87 آمده که وقتی در مورد آفریدگار جهان و خداوند از آنها سوال می‌شده مشرکین می‌گفته‌اند: همانا خدا آفریدگار جهان است، ولی چون قائل به واسطه برای خداوند بوده‌اند که در سوره‌های زمر/3 و یونس/18 و احقاف/28 آمده است بنابراین مشرک خوانده شدند.

شیعیان باید بدانند که غلو تنها به معنی علی را جای خدا گذاشتن نیست، و این که دیگر غلو نیست، بلکه بزرگترین درجه از شرک و کفر است، و غلو یعنی اینکه صفتی را که در پیامبر و یا امام نبوده برای او قائل باشی مثل همین عصمت یا علم غیب یا معجزات عجیب و غریبی که برای امامان ثبت شده است، یا تعریف و تمجیدهایی که در مورد آنها شده که مثلاً اگر ما نبودیم خداوند عبادت نمی‌شد و باران نمی‌بارید و آسمان به زمین می‌افتاد و رزق بندگان قطع می‌شد و آبهای شیرین ولایت ما را قبول کردند ولی آبهای شور قبول نکرده‌اند و برای همین شور شدند!!! و یا می‌شنوی که می‌گویند: گوشت گوسفندی را دور حرم امام حسین چرخانده‌اند و بعد دیگر آن گوشت پخته نمی‌شده است، چرا؟ چون دیگر به آتش حرام شده است!! بخاطر اینکه دور قبر امام حسین چرخیده است!! پس آتش جهنم هم در آن جهان بر ما حرام می‌شود، چون هر روز قبر حسین را طواف می‌کنیم!!! یا اینکه هر کس قطره‌‌ای اشک در عزای حسین ریخت در آن جهان امام حسین شفاعت او را می‌کند!! یا وقتی که امامی به دنیا می‌آید به سجده می‌رود و فلان سوره را هم می‌خواند!! و صدها خرافات دیگر که همگی ساخته و پرداختة غالیان است.

مسئله خلافت و امامت

در مورد دستور جانشینی بلافصل پیامبر ص از جانب خداوند، هرگز حضرت علی چنین ادعایی نکرده، و احادیثی هم که چنین چیزی در آن است، جعلی هستند، و شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز در منهاج السنه موارد بسیاری را ذکر کرده؛ به طور مثال گفته: اگر رسول خدا ص در غدیر خم قصد تعیین خلیفه داشت باید صریحاً می‌گفت: علی خلیفتی بعد وفاتی. و این امر عظیم را آشکارا بیان می‌کرد و حال آنکه نکرده است[[14]](#footnote-14). به علاوه، لازم بود خلافت علی را در مراسم حجه الوداع که خطبه خواند و تبلیغ را درآن تمام نموده بیان می‌کرد در حالیکه در آن مراسم نفرمود و در روز 18 ذی الحجه که کلماتی در دوستی علی بیان نمود اکثر مردم حضور نداشتند. و در جایی دیگر نیز گفته: اگر عمر در هنگام رحلت می‌دانست که برای علی به واسطه نصی یا به اولویتی حقی در خلافت است هر آئینه او را به خاطر توبه و طلب رضای خداوند مقدم می‌داشت، و عادتا چنین نیست که مرد وقت لقاء الله کاری کند که موجب عقاب او شود، کاری که نه نفع دنیا دارد و نه آخرت. به اضافه ما می‌گوییم: به گمان شما اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد، کسی که در کمال اقتدار خود اقرار به فضل علی کرده چگونه در حال ممات با او دشمنی می‌کند؟! و در جایی دیگر نیز گفته: مختصر اینکه اهل سنت خلافت علی را حق می‌دانند و او را امام راشد می‌شمرند و اگرچه بسیاری از مسلمین با او بیعت نکردند زیرا اعتبار به اهل حل و عقد است و در زمان او، اهل حل و عقد مهاجرین و انصاری بودند که با او بیعت نمودند.

حال سخنان حضرت علی را در مورد خلافت می‌بینیم؛ حضرت علی در نهج البلاغه نامه 6 به معاویه فرموده: «همان کسانی با من بیعت کردند که با ابوبکر و عمر و عثمان با همان شرایط بیعت کردند، پس آنکه در بیعت حضور داشته نمی‌تواند خلیفه‌‌ای دیگر انتخاب کند، و آنکه غایب بوده نمی‌تواند بیعت مردم را نپذیرد. همانا شورای مسلمین از آنِ مهاجرین و انصار است». در مقابل این نامه علمای شیعه دوباره دست به تاویل و بازی با کلمات می‌زنند و می‌گویند: در این نامه حضرت علی با زبان خود معاویه با او صحبت می‌کرده است! چون معاویه امامت او از جانب خدا را قبول نداشته، و شورای مسلمین را قبول داشته، پس امام هم به شورای مهاجرین و انصار اشاره کرده است.

ما نمی‌دانیم چرا هر چه در احادیث و تاریخ به نفع شیعه است آنها فوری آن را می‌پذیرند، ولی هرچه به ضرر آنهاست فوری شروع می‌کنند به تاویل و تغییر دادن معنا و مفهوم آن، آیا به راستی اصول دین خدا نیازی به تاویل دارند، و اگر واقعاً در مسائلی که شیعیان مطرح می‌کنند حق دارند پس چرا اینقدر در اثبات آنها توضیحات لازم است؟!.

در حدیث غدیر خم هزاران سفسطه به کار می‌بندند تا معنای خلافت را از کلمه مولی در آورند، چرا در اصول دیگر مثل توحید و معاد و نبوت چنین چیزهایی نیست، و همه آنها را قبول دارند؟

شیعه خواهد گفت: این امر برای امتحان امت اسلامی بوده، و برای همین خداوند امامت را به طور صریح بیان نکرده!!!!.

آیا خداوند در مورد آخرین کتاب و آخرین فرستاده چنین کاری می‌کند؟ یا اینکه حجت را بر بندگان تمام می‌کند تا در آن دنیا بهانه‌‌ای نداشته باشند؟

در نامه حضرت علی به معاویه نیز همین قضیه صدق می‌کند، و علمای شیعه معنای آن را به میل خود تغییر می‌دهند، در صورتیکه در نامه به طور صریح حضرت علی انتخاب خلیفه را به دست شورای مهاجرین و انصار دانسته، و اگر حق با شیعه بود می‌فرمود: من طبق آیه قرآن و از جانب خداوند و رسول اکرم ص در غدیر خم خلیفه شده ام، و صد هزار نفر هم با من بیعت کردند، و چرا پیامبر ص با زبان ابوجهل و ابولهب با آنها صحبت نکرد؟ و به طور صریح گفت: من از جانب خدا برای هدایت مردم و نابودی بتها آمده ام، اگر واقعاً امامت از سوی خدا بوده نباید در تبلیغ آن کوتاهی کرد، تازه در زمان پیامبر ص شرایط بسیار سخت‌تر و تعداد یاران او کمتر بوده تا در زمان حضرت علی که خود خلیفه بوده است، و از همه اینها گذشته، گیریم که در این نامه حضرت علی با زبان خود معاویه صحبت کرده، اما حضرت علی ص همین سخنان را در مدینه نیز خطاب به تمامی مردم گفته است، آیا آنجا هم داشته در پرده سخن می‌گفته؟!!، در نهج البلاغه در خطبه 173 در مورد ویژگیهای رهبر اسلامی فرموده: «اگر شرط انتخاب رهبر حضور تمامی مردم باشد هرگز راهی برای تحقق آن وجود نخواهد داشت، بلکه آگاهان دارای صلاحیت و رای و اهل حل و عقد رهبر و خلیفه را انتخاب می‌کنند که عمل آنها نسبت به دیگر مسلمانان نافذ است، آنگاه نه حاضران بیعت کننده حق تجدید نظر دارند و نه آنان که در انتخابات حضور نداشتند حق انتخابی دیگر خواهند داشت».

می بینید که همان سخنانی که در اینجا می‌باشند خطاب به معاویه نیز در نامه 6 آمده بود و حضرت علی به مردم حقیقت را گفته است همانطور که در خطبه 154 در مورد شرایط رهبری فرموده: «پس باید امام و راهنمای مردم به مردم راست بگوید و راه خرد پیماید و از فرزندان آخرت باشد که از آنجا آمده و بدانجا خواهد رفت» ولی شیعه می‌گوید امام تقیه کرده و یا به زبان مردم سخن گفته و...

حضرت علی در خطبه 92 فرموده: «مرا واگذارید و دیگری را به دست آرید». و فرموده: «من وزیر و مشاور باشم بهتر است تا خلیفه و حاکم (یعنی تا کنون مشاور و وزیر خلفا بوده‌ام)». در اینجا باز عالم شیعی می‌گوید: منظور حضرت علی از اینکه مرا رها کنید این بوده که شما توان عدل مرا ندارید؛ در جواب می‌گوئیم: چرا پیامبر ص به کفار و مشرکین مکه این جملات را نگفت؟!!!

طبق این عقیده پیامبر ص هم باید به اهالی مکه می‌گفته: شما تحمل قوانین سخت اسلام را ندارید، و توان از بین بردن بتهایی که اجداد شما می‌پرستیده‌اند را ندارید، و تحمل خواندن نماز در پنج وقت را ندارید، یا تحمل یک ماه روزه داری یا دادن زکات و یا بقیه قوانین اسلام؛ مگر حضرت علی می‌خواسته چکار بکند؟!!، کارهایی که پیامبر ص در همان ابتدای بعثت با آن فرهنگ جاهلیت و تعصب مردم انجام داد بسیار سخت‌تر بود، و اگر واقعاً خلافت حضرت علی واجب بوده نمی‌فرمود: مرا رها کنید و دیگری را به دست آورید، بلکه خود در اجرای آن تلاش می‌نمود؛ در خطبه 137 فرموده: «شما مردم برای بیعت به سوی من روی آوردید همانند مادران تازه زاییده که به طرف بچه‌های خود می‌شتابند و پیاپی فریاد می‌کشیدید بیعت بیعت، من دستان خویش فرو بستم اما شما به اصرار آن را گشودید، من از دست دراز کردن سرباز زدم و شما دستم را کشیدید».

اگر دستوری از جانب خدا بوده و خلافت واجب بوده چرا حضرت علی فوری بیعت نکرده و از آن سرباز زده است؟

حضرت علی در خطبه 229 فرموده: «دست مرا برای بیعت می‌گشودید و من می‌بستم، شما آن را به سوی خود می‌کشیدید و من آن را می‌گرفتم». و در خطبه 90 فرموده: «پس از محمد ص حجتی نیست».

حضرت علی دائماً از خلافت بیزاری می‌جسته و می‌فرموده: که خلافت از آب بینی بزغاله‌‌ای برای من کم ارزش‌تر می‌باشد (خطبه 3) و یا از لنگه کفشی برای من کم ارزش‌تر است.

اگر خلافت امری الهی و از سوی خداوند می‌بود حضرت علی در مورد آن چنین سخنانی نمی‌گفت، همانطور که پیامبر ص نیز هیچگاه در مورد نبوت خویش چنین سخنانی نگفت.

در خطبه 67 نهج البلاغه آمده که حضرت علی در مورد ماجرای سقیفه از یارانش پرسید که انصار در سقیفه چه گفتند؟ و پاسخ شنید که انصار گفتند: زمامداری از ما و رهبری از شما مهاجرین انتخاب گردد، پس حضرت علی فرمود: چرا با آنها به این سخن رسول خدا استدلال نکردید که آن حضرت درباره انصار سفارش فرمود: با نیکان آنها به نیکی رفتار کنید و از بدکاران آنها درگذرید که یارانش پرسیدند: چگونه این سخن آنها را از زمامداری و خلافت دور می‌کرد؟ که حضرت علی فرمود: اگر زمامداری و حکومت در آنان بود سفارش کردن در مورد آنها معنایی نداشت.

حال ما در اینجا طبق گفته خود حضرت علی می‌گوئیم: اگر خلافت فقط منحصر به اهل بیت پیامبر ص بوده است، پس چرا اینقدر پیامبر ص در مورد اهل بیت سفارش می‌کرده است؟ (شیعه نیز دائم به این سفارشات اشاره دارد) اگر خلافت در بین اهل بیت می‌بود سفارش مکرر در مورد آنها معنایی نداشت؛ و به طور مثال، ممکن بود مردم در غدیر خم یا جاهایی که شیعه معتقد است علی به عنوان خلیفه بلافصل معرفی می‌شده است به پیامبر ص بگویند: تو می‌بایست سفارش ما را به علی بکنی نه سفارش او را به ما، چون او پس از تو خلیفه و حاکم بر ما خواهد شد پس طبق این سخن حضرت علی نتیجه می‌گیریم که دستوری از سوی خداوند یا پیامبر ص بر مبنای خلافت در اهل بیت نبوده است، و شما نیز نمی‌توانید سخن حضرت علی ص را قبول نکنید.

در خطبه 205 در جواب طلحه و زبیر فرموده: «به خدا سوگند من به خلافت رغبتی نداشته و به ولایت بر شما علاقه‌‌ای نشان نمی‌دادم، و این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و آن را بر من تحمیل کردید».

آیا کسی نبوت حضرت محمد ص را بر وی تحمیل کرده بود؟ یا خود پیامبر ص از جانب خدا مامور بدان بود؟، پس چرا حضرت علی در این جا نسبت به خلافت الهی فرموده: علاقه‌‌ای بدان نداشتم، و شما آنرا بر من تحمیل کردید؟ پس نتیجه می‌گیریم که دستوری از جانب خداوند نبوده، و گرنه اولین مقصر خود حضرت علی می‌شود که در گرفتن آن کوتاهی کرده، و شما مطمئن باشید اگر دستوری از جانب خداوند بود حضرت علی اجازه نمی‌داد احدی آنرا پایمال کند، و همینطور اصحاب پیامبر ص آن دستور را انجام می‌دادند، و به کسی اجازه نافرمانی در امر الهی را نمی‌دادند.

در جلد1 کافی کتاب العقل والجهل حضرت صادق فرموده: «حجة الله علی العباد النبي، والحجة فیما بین العباد وبین الله العقل» و انبیاء و عقل را فقط حجت دانسته نه کسی دیگر؛ و در سوره نساء/165 آمده که پس از پیامبران حجتی بر مردم نیست، (یا بالعکس مردم نیز حجتی بر خداوند نخواهند داشت، حجت بین خدا و بندگان، یا بندگان و خدا).

حضرت علی در خطبه 90 نهج البلاغه فرموده: «حجت خدا با پیغمبر ما محمد ص تمام شد (تمت بنبینا محمد حجته)».

حضرت علی در خطبه 229 فرموده: «دست مرا برای بیعت می‌گشودید و من می‌بستم، شما آنرا به سوی خود می‌کشیدید و من آنرا می‌گرفتم، سپس چونان شتران تشنه که به طرف آبشخور هجوم می‌آورند بر من هجوم آوردید تا آن که بند کفشم پاره شد و عبا از دوشم افتاد و افراد ناتوان پایمال گردیدند».

حضرت علی در نامه 7 به معاویه فرموده: «همانا بیعت برای امام یک بار بیش نیست، و تجدید نظر در آن میسر نخواهد بود، و کسی اختیار از سرگرفتن آن را ندارد، آن کس که از بیعت عمومی سرباز زند طعنه‌زن و عیب‌جو خوانده می‌شود، و آن کس که نسبت به آن دو دل باشد منافق است».

پس طبق این نامه بیعتی برای خلافت بلافصل علی از جانب خداوند در غدیر خم نبوده است.

و حضرت علی پیش از آنکه با وی بیعت شود فرموده: «فامهلوا تجتمع الناس ویتشاورون» یعنی: مهلت دهید تا مردم جمع شوند و با یکدیگر مشورت کنند (تاریخ طبری ج4 ص433 ) و همچنین فرموده: «إنما الخیار للناس قبل أن یبایعوا» یعنی: پیش از بیعت کردن اختیار با مردم است (تا چه کسی را انتخاب کنند) (بحارالأنوار ج8 ص272، چاپ تبریز و مستدرک نهج البلاغه ص88).

و حضرت علی در خطبه 134 و 146 به حضرت عمر مشورت داده است که درآن حضرت عمر می‌خواسته با لشکر مسلمین برای جنگ علیه روم و ایران برود، و وقتی از حضرت علی نظر می‌خواهد حضرت علی به او می‌گوید: «هرگاه خود به جنگ روی و آسیبی ببینی مسلمانان دیگر پناهگاهی ندارند و پس از تو کسی نیست تا بدان روی آورند». (خطبه 134)

و هنگامی که حضرت عمر در مورد رفتن به میدان جنگ علیه ایرانیان نیز می‌پرسد، حضرت علی مانع او شده و فرموده: «جایگاه رهبر مانند ریسمان محکم است که مهره‌ها را متحد ساخته و به هم پیوند می‌دهد، و اگر این رشته بگسلد مهره‌ها پراکنده می‌شوند، و سپس هرگز جمع آوری نخواهند شد».

اگر علی با عمر دوستی نداشته، و عمر هم خلافت را غصب کرده، و علی باید خلیفه می‌شده، پس چرا جلوی او را گرفته و از رفتن او به میدان جنگ جلوگیری کرده؟، اگر واقعا خلافت الهی غصب شده بود و غاصب آن هم از نظر شیعه جزء بدترین انسانهاست، پس باید علی می‌گذاشت تا عمر به میدان جنگ برود و در آنجا کشته شود، و یا حداقل سکوت می‌کرد و مشورتی نمی‌داد؛ چون ممکن است شیعیان بگویند: حضرت علی جوانمردانه مشورت داده و خیانت نمی‌کرده است، ولی اگر سکوت می‌کرد نیز خلافت را به دست می‌آورد، و مگر حضرت علی نفرموده که مشورت دادن به ظالم مانند این است که در ظلم با او شریک باشی؟ پس چرا خود او مرتب به عمر مشورت می‌داده است؟ و اگر شما عمر را دشمن اسلام می‌دانید پس چرا او برای پیشرفت اسلام با علی مشورت می‌کرده؟ و علی هم به قول شما برای نابود نشدن اسلام مشورت داده‌است، ای کاش اسلام همیشه این چنین دشمنانی داشته باشد.

حضرت علی با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بود و اگر آنها غاصب خلافت الهی بودند با آنان بیعت نمی‌کرد؛ حال شیعه خواهد گفت: امام تقیه کرده است!!!، ولی پیامبر ص به حضرت علی فرموده بود: «حق را بگو هر چند به هلاک تو باشد، و از باطل بپرهیز اگرچه به نفع تو باشد، و اگر تمام دنیا در یک سمت رفتند تو به سمتی که حق می‌باشد برو». و تازه طبق خطبه 8 نهج البلاغه تقیه در بیعت رد می‌شود، در این خطبه حضرت علی در مورد بیعت حضرت زبیر فرموده: «زبیر می‌پندارد با دست بیعت کرده نه با دل، پس به بیعت با من اقرار کرده، ولی مدعی انکار بیعت با قلب است، بر او لازم است بر این ادعا دلیل روشنی بیاورد یا به بیعت گذشته بازگردد».

در خطبه 5 آمده که پس از وفات پیامبر ص عباس و ابوسفیان به حضرت علی پیشنهاد خلافت دادند و می‌خواستند با او بیعت کنند که در جواب آنان فرمود: «اینگونه زمامداری چون آبی بدمزه و لقمه‌ای گلوگیر است» و قبول نکرده که شیعه خواهد گفت: که حضرت علی از نیت ابوسفیان آگاه بوده، و می‌دانسته که او برای ایجاد تفرقه و نابودی اسلام می‌خواسته با او بیعت کند. خواهیم گفت: شاید این سخن درست باشد و آنها نیتی دیگر داشته‌اند ولی اگر واقعا دستوری بدین مهمی پیرامون خلافت بود حضرت علی آنرا قبول می‌کرد، و پس از اینکه خلیفه شد به ابوسفیان اجازه ایجاد تفرقه و نابودی اسلام را نمی‌داد.

لازم به تذکر است که اگر هم حضرت علی در جایی در مورد خلافت صحبتی کرده فقط منظور این بوده است که آن را حق خویش می‌دانسته، نه اینکه منظورش خلافت الهی از جانب خداوند باشد، وگرنه اگر آیه یا دستوری از سوی خداوند بود حتماً بدان اشاره می‌کرد، و اصلا معنی شورای مسلمین نیز همین است که عده‌‌ای برای انتخاب خلیفه جمع می‌شوند و به طور طبیعی کسانی خود را دارای صلاحیت بیشتر برای زمامداری می‌دانند، شورایی که همه جمع شوند و همه هم یک نظر را بدهند و همه هم تائید کنند، این که دیگر مشورت نمی‌شود، مشورت یعنی آراء و نظرات مختلف را بررسی کنیم، و شیعه مرتب به سخنانی از حضرت علی اشاره دارد که در آن خلافت را حق خود دانسته، در صورتیکه که آن سخنان ربطی به خلافت از سوی خداوند ندارند مثل خطبه شقشقیه (خطبه3) که البته راوی آن از خوارج می‌باشد، و بر فرض اینکه آن را درست بدانیم در هیچ جای آن به خلافت از سوی خداوند که واجب بوده اشاره‌ای ندارد، و تنها می‌توان گفت که خطبه از نظر سیاسی خلفا را مورد نقد قرار داده است، و یا حضرت علی خلافت را حق خود دانسته است، نه چیزهایی دیگر که مورد نظر شیعیان است؛ مثل خطبه 172 که در روز شورا شخصی به حضرت علی فرمود: ای فرزند ابوطالب، نسبت به خلافت حریص می‌باشی که حضرت علی فرمود: به خدا سوگند شما با اینکه از پیامبر اسلام دورترید حریص‌تر می‌باشید اما من شایسته‌تر و نزدیکتر به پیامبر اسلام هستم، همانا من تنها حق خود را مطالبه می‌کنم که شما بین من و آن حائل شدید، و دست رد بر سینه‌ام زدید.

و حضرت علی فرموده: «أيها الناس، عن ملأٍ وإذن، إن هذا أمركم ليس لأحد فيه حق إلا من أمرتم» یعنی: «ای مردم انبوه و هوشیار این کار شما (زمامداری) حق هیچکس نیست مگر کسی که شما او را امارت دهید» (تاریخ طبری ج4 ص 435 و بحارالأنوار ج8 ص 367 )

در سوره الصف/6 آمده که عیسی به بنی اسرائیل می‌گوید: بعد از من پیامبری می‌آید که نامش احمد است، چطور نام پیامبری که 600 سال بعد می‌آید را خداوند بیان نموده، ولی نام جانشین بلافصل آخرین پیامبر را بیان نکرده است[[15]](#footnote-15).

در مورد قرآن و سنت

در مورد قرآن و سنت پیامبر ص تمامی علمای آگاه دنیای اسلام، شیخ الاسلام ابن تیمیه را از مشهورترین و عالم‌ترین دانشمندان اسلام نسبت به قرآن و سنت پیامبر ص می‌دانند، و این امر را قبول دارند، بگذریم از عده‌ای ناآگاه و مغرض در ایران که او را قبول ندارند، ولی هر کس بدون تعصب تحقیق و مطالعه کند به دانشمند بودن ابن تیمیه اعتراف می‌کند، به هر حال شیخ الاسلام ابن تیمیه از دانشمندان بزرگ اهل سنت می‌باشد[[16]](#footnote-16)، و در احیای سنت واقعی پیامبر ص زحمات و رنجهای فراوان کشید، و حتی در زندان جان سپرد، به خاطر اینکه با عقاید خرافیون مخالف بوده است. و اما در مورد حضرت علی باید بگوئیم که او نیز دائم به پیروی از قرآن و سنت پیامبر ص سفارش داشته است، و هیچ جایی خود را به عنوان اصلی از اصول دین یا حتی فرعی از دین معرفی نکرده، بلکه خود حضرت علی تابع دین اسلام بوده، و مسلمانی واقعی بوده است، شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز در منهاج السنه درجواب ابن مطهر حلی که گفته بود: اهل سنت بدعت‌ها در دین خدا آورده‌اند، این طور پاسخ داده:

و اما اینکه می‌گویی: اهل سنت بدعتها در دین خدا داخل کردند جوابش این است که هیچ فرقه‌ای مانند شیعه در دین خدا نوآوری نیاورده، و کم و زیاده نکرده است، و شیعه در این کار از هر فرقه‌ای بدتر بوده، و آنقدر در کتاب و سنت دست بردند و تحریف کرده‌اند که اگر ذکر شود مثنوی هفتاد من کاغذ گردد، مثلا در آیه ﴿مَرَجَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ يَلۡتَقِيَانِ ١٩﴾ [الرحمن: 19]. که در سوره رحمن آمده گفته‌اند: «مرج البحرین» علی و فاطمه؛ و ﴿يَخۡرُجُ مِنۡهُمَا ٱللُّؤۡلُؤُ وَٱلۡمَرۡجَانُ ٢٢﴾ [الرحمن: 22]. حسن و حسین می‌باشد. و در آیه ﴿وَكُلَّ شَيۡءٍ أَحۡصَيۡنَٰهُ فِيٓ إِمَامٖ مُّبِينٖ﴾ [یس: 12]. سورة یس، علی ؛ و در سورة إسراء آیه 60: ﴿وَٱلشَّجَرَةَ ٱلۡمَلۡعُونَةَ﴾ [الإسراء: 60]. می‌گویند: بنی امیه، و در سورة بقره، آیة 67 ﴿...أَن تَذۡبَحُواْ بَقَرَةٗ﴾ [البقرة: 67] که مربوط به یهود است، می‌گویند: معنی بقره عایشه است؛ و در آیه 65 سوره زمر که فرموده: ﴿لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ﴾ [الزمر: 65]. می‌گویند: یعنی: لئن أشرکت بین أبی بکر و عمر؛ و صدها مانند اینها که در کتب و تفاسیر شیعه آمده است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در جایی دیگر نیز گفته است:

حضرت علی تابع قرآن و سنت رسول خدا ص بود، و از خود سنتی نداشت، و او به سنت رسول خدا ص داناتر است، و پیروی او به هدایت رسول خدا ص از همه بهتر است، و او با رسول خدا ص مخالفت نمی‌کند. این سخن شیخ الاسلام ابن تیمیه در موردحضرت علی صحیح می‌باشد، چون هیچگاه حضرت علی مانند امثال ابن مطهر حلی یا مجلسی و دیگر علمای شیعه قرآن را تفسیر نمی‌کرد، مثلاً در مورد سوره نساء آیه 59 در نهج البلاغه نامه 53 فرموده: «پس بازگرداندن چیزی به خدا یعنی عمل کردن به قرآن، و بازگرداندن به پیامبر ص یعنی عمل کردن به سنت او».

در خطبه 169 فرموده: «حقی که شما بر گردن ما دارید عمل کردن به کتاب خدا و سنت پیامبر ص و قیام به حق و بر پاداشتن سنت اوست».

پیامبر ص فرموده: «مَنْ أَحْدَثَ فِى أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ». [بخاری و مسلم] یعنی: «هر کس در این دین ما چیزی را زیاد کند و جزء آن نباشد مردود است».

حضرت علی در خطبه 145 فرموده: «هیچ بدعتی در دین ایجاد نمی‌شود مگر آنکه سنتی ترک گردد، پس از بدعت‌ها بپرهیزید و با راه راست و جاده آشکار حق باشید، نیکوترین کارها سنتی است که سالیانی بر آن گذشته و درستی آن ثابت شده باشد، و بدترین کارها آنچه که تازه پیدا شده و آیندة آن روشن نیست (مثل عزاداری و زنجیر زنی که عاقبت به قمه زنی ختم شده، و یا ستایش اولیاء که به خواندن آنان در دعا و ساختن گنبد طلا روی قبورشان ختم شده، و یا مثل خواندن نماز در سه وقت که در پایان به نماز نخواندن جوانان ختم شده، و یا مثل غایب بودن امام که به ولایت مطلقه فقیه ختم شده، و همینطور بدعت‌های دیگر که خدا می‌داند به کجا می‌خواهد ختم شود)».

پیامبر ص فرموده: «مَنْ عَمِلَ عَمَلاً لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا، فَهْوَ رَدٌّ». (مسلم) یعنی: «هر کس در دین ما چیزی بیاورد که امر و سنت ما بر آن نیست آن چیز مردود است».

حضرت علی در خطبه 160 فرموده: «برای تو کافی است که راه و رسم زندگی پیامبراسلام را اطاعت نمایی تا راهنمای خوبی برای تو در شناخت بدیها و عیب‌های دنیا و رسوایی‌ها و زشتی‌های آن باشد».

امام مالک که از امامان اهل سنت است گفته: «به غیر رسول خدا ص سخن و رای هر کس را می‌توان پذیرفت یا کنار گذاشت».

ولی به نظر ما شیعه رای هر آخوند و مداحی را بهتر می‌پذیرد تا سخن پیامبر ص را، و ملاک پذیرفتن سخن شخصی قرآن و سنت و عقل نیست، بلکه به میزان شهرت آن مرجع تقلید یا روحانی است، و می‌گویند: فلان عالم یا سید دارای کرامات زیادی است، و هرچه گفت کاملاً صحیح است، مثلاً اگر صلاح دید همه ما خودکشی کنیم ما نیز خودکشی خواهیم کرد، و اصلاً دلیل مسائل دینی را که روحانیون می‌گویند نمی‌پرسند بلکه فقط اطاعت می‌کنند.

امام شافعی نیز خطاب به شاگردانش گفته است: «هرگاه حدیثی را صحیح دانستید (و آن با رای من مخالف بود) رای مرا به دیوار و کناری پرت کنید». و در جایی دیگر گفته است: «وقتی حدیث صحیحی بود مذهب من همان حدیث است».

امام احمد بن حنبل نیز گفته: «از کسانی که دلیل صحیح (از قرآن و سنت) را می‌دانند و رای و نظر سفیان را به جای آن می‌پذیرند تعجب می‌کنم، زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿لَّا تَجۡعَلُواْ دُعَآءَ ٱلرَّسُولِ بَيۡنَكُمۡ كَدُعَآءِ بَعۡضِكُم بَعۡضٗاۚ قَدۡ يَعۡلَمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنكُمۡ لِوَاذٗاۚ فَلۡيَحۡذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنۡ أَمۡرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمۡ فِتۡنَةٌ أَوۡ يُصِيبَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٦٣﴾ [النور: 63]. «دعوت و ندا کردن پیامبر را در میان خود مانند دعوت و ندای بعضى از شما از بعضى دیگر قرار ندهید، خدا کسانى از شما را که براى [بى‏اعتنایى به دعوت پیامبر] با پنهان شدن پشت سر دیگران آهسته از نزد او بیرون مى‏روند مى‏شناسد. پس باید کسانى که از فرمانش سرپیچى مى‏کنند، برحذر باشند از اینکه بلایى [در دنیا] یا عذابى دردناک [در آخرت‏] به ایشان رسد».

شیخ محمد بن عبدالوهاب نیز گفته: «اصل عبادت به معنی عمل خالصانه برای خداوند و تبعیت صادقانه از رسول اوست». (رسالة في أنواع التوحید وأنواع الشرك، الدرر السنیة 1/35). پس لابد دشمنی شما شیعیان با ابن تیمیه به خاطر پیروی کردن او از سنت رسول خداست، و اگر او هم انواع بدعتها و خرافات را قبول داشت، و مثل شما قبر پرست بود و دائم غیرخدا را صدا می‌زد آنگاه از نظر شما مورد تایید بود.

حضرت علی در خطبه 160 فرموده: «پس به پیامبر پاکیزه و پاکت اقتدا کن که راه و رسم او الگویی است برای الگوطلبان و مایه فخر و بزرگی است برای کسی که خواهان بزرگواری باشد، و محبوب‌ترین بندة خدا نزد خدا کسی است که از پیامبرش پیروی کند و گام بر جایگاه قدم او نهند».

و در همان خطبه فرموده: «پس پیروی کننده باید از پیامبر پیروی کند و به دنبال راه او رود و قدم بر جای قدم او بگذارد، و گرنه از هلاکت ایمن نمی‌باشد» (ولی شیعیان دوست دارند قدم بر جای قدم غالیان بگذارند).

و فرموده: «در زندگانی پیامبر برای تو نشانه‌هایی است که تو را به زشتی و عیب‌های دنیا راهنمایی کند».

در حکمت 123 فرموده: «خوشا به حال آنکس که خود را کوچک می‌شمارد و کسب و کار او پاکیزه است، و جانش پاک و اخلاقش نیکوست که مازاد بر مصرف زندگی را در راه خدا بخشش می‌کند و زبان را از زیاده‌گویی باز می‌دارد، و آزار او به مردم نمی‌رسد، و سنت پیامبر ص او را کفایت کرده، بدعتی در دین خدا نمی‌گذارد» (این سخنان را بعضی از پیامبر نیز نقل کرده‌اند)

در خطبه 125در مورد سوره نساء/59: ﴿فَإِن تَنَٰزَعۡتُمۡ فِي شَيۡءٖ فَرُدُّوهُ إِلَى ٱللَّهِ وَٱلرَّسُولِ﴾ [النساء: 59]. «اگر در چیزی خصومت کردید آن را به خدا و رسول بازگردانید» فرموده: «بازگرداندن آن به خدا این است که کتاب او را به داوری بپذیریم، و بازگرداندن به پیامبر این است که سنت او را انتخاب کنیم».

در نامه 53 نیز در مورد این آیه فرموده: «پس بازگرداندن چیزی به خدا یعنی عمل کردن به قرآن، و بازگرداندن به پیامبر یعنی عمل کردن به سنت او». و اما شیخ محمد بن عبدالوهاب نیز همین نظر را داشته است، چون گفته است: «هر گاه رای امام احمد و شاگردان و یارانش با هم اختلاف داشتند ما قرآن و سنت را معیار آن اختلاف قرار می‌دهیم، نه رای اصحاب و شاگردان او را، و در مجموع هرگاه اختلافی را دیدید قرآن و سنت را معیار آن قرار بدهید». (مؤلفات الشیخ محمد بن عبدالوهاب 3/32 -33).

حضرت علی در وصیت خود قبل از شهادت فرموده: «اما وصیت من نسبت به خدا آن است که چیزی را شریک خدا قرار ندهید، و نسبت به پیامبر این است که سنت و شریعت او را ضایع نکنید، این دو ستون محکم را بر پا دارید و این دو چراغ را فروزان نگهدارید».

و در نامه 77 به عبدالله بن عباس فرموده: «با خوارج طبق سنت پیامبر به بحث و گفتگو بپرداز».

شیخ محمد بن عبدالوهاب در نامه‌ای به عبدالله بن عبدالله صنعانی نوشته: «تبعیت از صاحب رسالت، تبعیت در اعتقادات اقوال و افعال ایشان بر امت مسلمان واجب است».

پس محمدبن عبدالوهاب نیز پیرو سنت پیامبر ص بوده است.

در مورد ترک سنت‌ها در میان شیعیان موارد زیاد است که بسیاری از آنها را در صفحات قبل آوردیم، مثل مسئلة خلافت و قبر پرستی و... چند نمونة دیگر را نیز در اینجا می‌آوریم:

خواندن نمازها در سه وقت یکی از بدعتها در تشیع می‌باشد که در نهج البلاغه در نامه 52 حضرت علی وقت نمازهای پنجگانه را آورده، و زمان آنها را جدا از یکدیگر و در پنج وقت یادآور شده است، و جالب اینجاست که شیعیان این نمازها را به صورت جماعت نیز می‌خوانند در صورتیکه نزدیک به یکصد حدیث در کتب شیعه می‌باشند که خواندن نمازها را جدا و در پنج وقت آورده، و خواندن دو نماز با هم فقط برای شخصی که مشکلی دارد و معذور باشد جایز است، نه برای همه و به صورت جماعت، وقتی که شما نیت نماز عصر را می‌کنید ولی در وسط ظهر به نماز می‌ایستید خطا می‌باشد، و در اسلام اعمال به نیات است، و در این مورد ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب و اهل سنت با پیامبر ص و علی موافق هستند، و در یک مسیر می‌باشند ولی شیعیان در مسیری دیگرند[[17]](#footnote-17).

در مورد گفتن: جمله «أشهد أن علیاً ولی الله وأشهد أن علیاً حجة الله» در اذان که از بدعت‌های دیگر در شیعه است، در کتاب من لایحضر الفقیه نوشته شیخ صدوق که جزء چهار کتاب اصلی شیعیان پس از قرآن می‌باشد، شیخ صدوق کسانی را که این جمله را به اذان اضافه کردند لعن کرده، و باید بدانید که تا زمان حضرت علی نبوده، و بعدها توسط غالیان که امامان نیز آنها را طرد می‌کرده‌اند به اذان اضافه شده است. و جالب است که شیعیان در مراسم حج به اهل سنت ایراد می‌گیرند که چرا این جمله را در اذان خود نمی‌گویند؟!!!!!.

در مورد پرداخت خمس که در این مورد باید بدانند خمس مربوط به غنائم جنگی بوده است، آن هم از کفار یا دشمنان نه از مسلمین. و حضرت علی در زمان حکومت خویش از کسی خمس نگرفت، و اما زکات که در اسلام دارای اهمیت فراوان است و در قرآن مرتب بدان اشاره شده، و حتی در کنار نماز آورده شده (صلاة و زکاة) آن وقت علمای شیعه آن را منحصر به نه چیز کرده‌اند و نسبت بدان بی‌توجه هستند، ولی نسبت به خمس کاملاً مراقب می‌باشند چون به هر حال یک پنجم از مال مردم پول کمی نیست، و می‌گویند: سهم امام می‌باشد و حتماً باید پرداخت شود وگرنه مالتان حرام است، و امام زمان هم که هنوز ظهور نکرده (البته نیست که بخواهد ظهور کند)[[18]](#footnote-18)؛ پس تا ظهور امام زمان آن پولها را به ما فقها بدهید چون ما نایب او هستیم، و فعلاً در نجف و قم به سر می‌بریم، آنوقت بامزه است که صبح تا شام به محمد بن عبدالوهاب و ابن تیمیه ایراد می‌گیرند.

باید گفت: ابن تیمیه مثل شما دین را دکان نکرده بود و تلاش و مجاهدت او خالصانه و فقط برای اسلام بوده است، ولی شما در دین اسلام هزاران دکان باز کرده اید، یکی به اسم مداح و دیگری به اسم روحانی خوش صدا، و دیگری به اسم روضه خوان، جیب مردم را خالی می‌کنند و حتی در سیاست نیز دین را نردبان کرده‌اید.

حضرت علی در نهج البلاغه خطبه 110 فرموده: «بر پاداشتن نماز آیین ملت اسلام و پرداختن زکات تکلیف واجب الهی و روزه ماه رمضان سپری برابر عذاب الهی است، و حج و عمره نابود کننده فقر و شستشو دهنده گناهان است».

در خطبه 199 فرموده: «همانا پرداخت زکات و اقامه نماز عامل نزدیک شدن مسلمانان به خداست (یعنی اینها وسیله است نه قبور امامان)، پس آن کس که زکات را با رضایت خاطر بپردازد کفاره گناهان او می‌شود». و نیز فرموده: «آن کس که زکات را از روی رغبت نپردازد و انتظار بهتر از آنچه را پرداخته داشته باشد به سنت پیامبر نادان است».

در حکمت 146 فرموده: «ایمان خود را با صدقه دادن و اموالتان را با زکات دادن نگاهدارید و امواج بلا را با دعا از خود برانید».

4- در مورد عزاداری و سینه‌زنی و قمه‌زنی که همه از بدعتهای شیعه است؛ پیامبر ص فرموده: «کسی که سر و روی خود را بزند و سینه چاک کند و ندای جاهلی سر بدهد از ما نیست». (بخاری2/82 و مسلم 1/99) و شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز در کتاب «منهاج السنة» بدین احادیث اشاره کرده و گفته: «روافض به خاطر کشته شدن کسی که سالهای سال از آن می‌گذرد مجالس سوگواری و نوحه‌خوانی بر پا می‌کنند در حالیکه این مراسم حتی بلافاصله بعد از وفات اشخاص نیز مورد نهی خدا و رسولش قرار گرفته است». و این سخن شیخ الاسلام ابن تیمیه کاملاً صحیح می‌باشد، چون در نهج البلاغه خطبه 235 حضرت علی به هنگام غسل دادن پیامبر ص فرموده: «اگر به شکیبایی امر نمی‌کردی و از بی‌تابی نهی نمی‌فرمودی آنقدر اشک می‌ریختم تا اشکهایم تمام شود، و این درد جانکاه همیشه در من می‌ماند».

پس حتی پس از مرگ اشخاص نیز انجام این امور حرام است، چه برسد به صدها سال پس از آن، و تازه این امور چهرة اسلام را نیز خراب می‌کند، و امام حسین در آن جهان احتیاجی به گریه و زاری شما در این جهان ندارد، و شما اگر راست می‌گویید اعمال خود را مثل حسین کنید نه اینکه گریه و زاری کنید، جالب است که شما می‌گویید: امام حسین برای اسلام و مبارزه با یزید که شرابخوار بوده قیام کرد، ولی در ایام سوگواری حسین می‌گویید اگر فردی شرابخوار هم برای امام حسین قطره‌ای اشک ریخت گناهان او پاک می‌شود!!!.

این شیون و زاری و زدن بر روی بدن خویش همه از نشانه‌های کم ایمانی نسبت به معاد و جهان آخرت است، چون اگر شما واقعاً عقیده دارید که امام حسین در آن دنیا دارای بالاترین درجات است و در بهشت می‌باشد، پس شیون برای مرگ او بی‌مورد است، او دیگر به این حرکات شما نیازی ندارد، زمانی که او کمک می‌خواست شیعیان او اینکار را نکردند با اینکه مرتب به او در نامه‌ها قول کمک می‌دادند، مراسم تعزیه امام حسین توسط شاهان ظالم صفویه همچون شاه عباس شرابخوار از مسیحیت وارد شیعه شده است، چون مسیحیان نیز مراسم به صلیب کشیده شدن حضرت عیسی را به نمایش می‌گذاشته‌اند، و شاه عباس ارادت خاصی به مسیحیان داشته و حتی برای سکونت آنها روستایی بنام جلفا در کنار اصفهان را بدانها داده، ولی از آن طرف به هرات لشکرکشی می‌کرده، و اهل سنت آنجا را قتل عام می‌کرده است، و بعد با طلاهایی که از آنجا غارت و چپاول کرده به پیشنهاد علمای شیعه برای قبرامام رضا گنبد طلا درست می‌کند، لابد می‌خواسته امام رضا در آن دنیا در سه جا به کمک او بیاید و او را به بهشت ببرد!!!!.

در دوران پیامبر ص چنین اعمالی نبوده که مثلاً صحابه در مدینه به راه بیفتند و سینه بزنند و یا مراسم تعزیه برپا کنند و حتی از شیون و زاری و خراشیدن روی خویش و زدن بر ران خویش در احادیث نهی شده است، مثل حدیثی که در کتاب کافی می‌باشد که امام جعفر صادق از رسول خدا ص نقل کرده که فرمود: «ضرب الـمسلم یده علی فخذه عند الـمصیبة إحباط لأجره». یعنی: «هر مسلمانی به هنگام مصیبت همین که با دست خویش بر ران خود بکوبد اجرش نابود می‌شود» (فروع من الکافی، کتاب الجنائز ج 3 ص 224) این حدیث در (من لا یحضره الفقیه ج1 ص520 چاپ قم) نوشتة شیخ صدوق نیز آمده است که از کتب اصلی شیعه می‌باشد؛ همانطور که شیخ الإسلام ابن تیمیه نیز اشاره داشت، انجام عزاداری حتی بلافاصله پس از مرگ اشخاص نیز در اسلام مردود بوده است، و این صحیح است، چون امام حسین نیز همین سفارش را به خواهرش می‌کند، و شیخ مفید نیز که از علمای شیعه بوده است حدیث آن را آورده که امام حسین به خواهرش زینب فرمود: «ای خواهر جان، من تو را سوگند دادم و تو به سوگند من وفادار باش که چون کشته شدم گریبان بر من چاک مکن، و چهره مخراش و در مرگ من واویلا مگو» (ارشاد ج2 ص97 چاپ تهران). پس تمامی این امور بعدها وارد دین اسلام شده و بدعت و گمراهی است، و در پایان هم آتش جهنم و تنها گریستن آن هم فقط گریه‌‌ای که بدون اختیار باشد جایز است، ولی زدن بر بدن حتی بر روی ران خود حرام است، چه برسد به قمه‌زنی و زنجیرزنی و همچنین برپایی روضه‌هایی که در آن مداح یا آخوندی بالای منبر با سخنان خود بر روی اراده ناخودآگاه مردم اثر بگذارد و آنها را به گریه و شیون وادار کند، و البته عزاداری نکردن برای حسین دلیل بر قبول نداشتن او نیست، ببینید که شیخ الاسلام ابن تیمیه در مورد حسین در کتاب مجموع الفتاوی (4/487- 488) چنین نوشته است: «و اما کسی که حسین را به قتل رسانید یا کمک به کشتن او نمود یا به کشتن او رضایت داده لعنت خدا و ملائکه و تمام مردمان بر او باد، و همینطور نام یکی از پسران شیخ محمدبن عبدالوهاب حسین بوده است». (کنیة خود او نیز ابوالحسین بوده).

پس بر خلاف دروغهای عده‌‌ای که ذهن مردم را خراب می‌کنند ابن تیمیه و محمدبن عبدالوهاب با علی و حسین و اهل بیت دشمنی نداشته‌اند، بلکه با بدعت‌ها و اعمال خرافی رافضیان مخالف بوده‌اند.

و حضرت علی در حکمت 357 فرموده: «مردن از شما آغاز نشده و به شما نیز پایان نخواهد یافت، این دوست شما به سفر می‌رفت اکنون پندارید که به یکی از سفرها رفته اگر او بازنگردد شما به سوی او خواهید رفت».

شیعه در پاسخ می‌گوید: ما در احادیث خود سفارش به عزا گرفتن داریم ولی چگونگی آن بیان نشده، و اینگونه عزاداری متعلق به فرهنگ ما می‌باشد و در سنت پیامبر ص نیست، ولی بدعت نیز نمی‌باشد، چون بدعت به عملی گویند که به نام اسلام صورت گیرد، در جواب می‌گوییم: هرچیز که جزء فرهنگ جامعه‌ای باشد دلیل بر صحیح بودن آن نیست و پیامبر ص نیز برای از بین بردن همین فرهنگهای جاهلیت مبعوث شد و بسیاری از فرهنگهای نادرست آن زمان را باطل کرد، و تازه این موردی است که در خود شرع اسلام از آن نهی شده و احادیث فراوان در مورد نهی از شیون بسیار یا زدن خود می‌باشند، پس نمی‌توان آن را انجام داد، و در مورد بدعت که می‌گویید این امور به اسم اسلام نیست، دروغ است، چون هر کس در ایران تمامی این مجالس و عزاداریها را به نام اسلام می‌داند و برای برپایی آنها انتظار ثواب بسیار و شفاعت امام حسین را دارد، و اصلاً در ایران اسلام را به انجام این مراسم‌ها می‌دانند و فردی را مومن و مخلص می‌دانند که هر سال این کارها را بکند، و اگر شما در گفته خود صادق هستید پس چرا یکبار یکی از روحانیون بالای منبر نمی‌گوید: ای مردم، این عزاداریها و روضه‌خوانی‌ها به اسم اسلام نیست، و در سنت پیامبر ص هم نمی‌باشد، بلکه ما خودمان انجام می‌دهیم، چون اگر آخوندها می‌خواستند چنین جملاتی را بگویند سالها پیش دکان آنها تعطیل می‌شد.

پیامبر ص فرموده: «كُلُّ أُمَّتِى يَدْخُلُونَ الْـجَنَّـةَ، إِلاَّ مَنْ أَبَى». قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّـهِ! وَمَنْ يَأْبَى؟ قَالَ: «مَنْ أَطَاعَنِى دَخَلَ الْـجَنَّـةَ، وَمَنْ عَصَانِى فَقَدْ أَبَى» (صحیح بخاری، باب اقتداء به سنت رسول الله ). یعنی: «تمامی امت من به بهشت می‌روند مگر کسی که خود نخواهد، گفته شد: چه کسی است که خود نمی‌خواهد به بهشت وارد شود؟! فرمود: هر کسی از من اطاعت کند به بهشت می‌رود و هر کسی که مرا نافرمانی نماید او کسی است که خود نخواسته است».

پس اگر خود نخواهید به بهشت روید کسی شما را با زور یا با شفاعت به بهشت نخواهد برد.

در مورد ستایش اولیاء

در مورد احترام و ستایش به اولیاء نیز حضرت علی با ابن تیمیه در یک جهت هستند، در نهج البلاغه حکمت 37 آمده که در راه صفین دهقانان شهر انبار تا حضرت علی را دیدند پیاده شدند و پیشاپیش آن حضرت می‌دویدند که حضرت فرمود: چرا چنین می‌کنید؟ گفتند: عادتی است که پادشاهان خود را احترام می‌کردیم، حضرت بدانها فرمود: به خدا سوگند که امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیا با آن خود را به زحمت می‌افکنید و در آخرت دچار رنج و زحمت می‌گردید، و چه زیانبار است رنجی که عذاب در پی آن باشد، و چه سودمند است آسایشی که با آن امان از آتش جهنم باشد.

می بینید که حضرت علی نیز با چنین اعمالی مخالف بوده،ولی ظاهراً در ایران برای دست بوسی در صف نیز می‌ایستند و دست رهبران و روحانیون خود را بوس می‌کنند؛ و به قول دکتر شریعتی: کسی که دست کسی دیگر را بوس کند خود فرصت نمی‌کند کسی شود.

زمانی که پیامبر ص و حضرت علی زنده بودند مردم را از انجام چنین اعمالی منع می‌کردند، آن وقت آیا در جایی گفته‌اند که وقتی ما رحلت کردیم شما مردم بر سر قبور مردة ما بیایید و به آن قبور دست بکشید! و یا آنها را ببوسید! و اگر مسئله قبور تا این اندازه مهم بود قبور این همه پیامبری که در طول تاریخ آمدند مشخص بود.

حضرت علی در نامه 53 به مالک اشتر فرموده: «مبادا هرگز دچار خودپسندی گردی و به خوبیهای خود اطمینان کنی و ستایش را دوست داشته باشی که اینها همه از بهترین فرصت‌های شیطان برای هجوم آوردن به توست و کردار نیک نیکوکاران را نابود سازد».

و همچنین در خطبه 160 فرموده: «همانا پیامبر ص بر روی زمین می‌نشست و غذا می‌خورد، و چون بردة ساده می‌نشست و با دست خود کفش خود را وصله می‌زد و جامة خود را با دست خود می‌دوخت، و بر الاغ برهنه می‌نشست، و دیگری را پشت سر خویش سوار می‌کرد، پرده‌‌ای بر در خانه او آویخته بود که نقش و تصویرها در آن بود به یکی از همسرانش فرمود: این پرده را از برابر چشمان من دور کن که هرگاه نگاهم به آن می‌افتد به یاد دنیا و زینت‌های آن می‌افتم.

ولی شیعیان به زینت‌های دنیوی علاقه‌مند هستند و چنان روی قبور را زینت می‌کنند که انسان از دیدن آن به یاد آخرت که نمی‌افتد هیچ، بلکه تازه مجذوب آن می‌شود، وقتی پیامبر ص از آویختن پرده‌‌ای که دارای نقش می‌باشد در زمان حیات خویش خودداری می‌کند دیگر حساب این همه هزینه‌های سنگین و طلاکاری‌ها که بر روی قبور اموات انجام می‌دهند روشن است. امواتی که احتیاجی بدین زینتها ندارند، و اگر هزینة آنها صرف کمک به فقرا می‌شد و در راستای دین اسلام می‌بود؛ شیعیان فکر می‌کنند مثلاً در بقیع امام جعفرصادق در زیر زمین درون قبر خوابیده و آنها را نگاه می‌کند و از وضع قبر خود که دارای زیور و زینت نمی‌باشد ناراضی است!!.

حضرت علی در حکمت 389 فرموده: «آن کس که کردارش او را به جایی نرساند بزرگی خاندانش او را به پیش نخواهد راند».

ولی آنچه در میان شیعه متداول است این است که فلان کس سید است و از اولاد پیامبر است، پس هر غلطی که خواست می‌تواند انجام دهد و به او چیزی نگویید تا مبادا ناراحت شود!!، چون اگر دل او را بشکنی فوری دچار عذاب می‌شوی!!!.

و یا فلانی روحانی است و یکپارچه نور است!!، این موارد همگی ساختة دست مذهب سازان برای رسیدن به اهدافشان می‌باشد، و اصل و پایه‌‌ای در دین اسلام ندارند، در اسلام همه برابرند و میزان بزرگی هر شخص به میزان تقوای اوست نه نسب و خاندانش، به قول شیخ الاسلام ابن تیمیه همه یهودیان از اولاد پیامبران هستند، و از اهل سنت نیز کسانی سید می‌باشند ولی شما که آنها را قبول ندارید.

در سوره حدید/26 آمده که از ذریه حضرت ابراهیم و حضرت نوح گروهی فاسق هستند:

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحٗا وَإِبۡرَٰهِيمَ وَجَعَلۡنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا ٱلنُّبُوَّةَ وَٱلۡكِتَٰبَۖ فَمِنۡهُم مُّهۡتَدٖۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ ٢٦﴾ [الحدید: 26]. «و البته ما نوح و ابراهیم را فرستادیم، و در فرزندانشان نبوت و کتاب قرار دادیم، بعضى از آنها هدایت یافته‏اند و بسیارى از آنها گنهکارند».

پس ذریه فاطمه بودن یا نبودن دلیل بر نیکوکار بودن شخصی نمی‌شود بلکه اعمالی که انجام می‌دهد مهم است.

جلوی پای پیامبر ص کسی بلند نمی‌شد، چونکه صحابه می‌دانستند که پیامبر از این اعمال بیزار است، ولی در ایران خرافیون وقتی نام امام زمان را بشنوند بلند می‌شوند!!! و هر روزی را به مناسبت تولد امامی چراغانی می‌کنند و جشن می‌گیرند و از آن طرف دائم در تلویزیون به مردم می‌گویند: در مصرف برق صرفه‌جویی کنید، ولی خودشان هزاران لامپ را برای این جشن‌ها روشن می‌کنند و اسراف می‌نمایند. شیعه معتقد است که عمل امام حجت است، ما می‌پرسیم: اگر عمل حضرت علی برای شما حجت می‌باشد پس حضرت علی در کدام یک از روزهای خلافتش برای پیامبر ص یا شخصی دیگر مراسم جشن میلاد گرفت؟

پس شما با عمل امام کاری ندارید و پیرو هوی و هوس خویش هستید، حضرت علی ابوتراب بوده و چون روی خاک خوابیده بود، این لقب را از پیامبر ص گرفته، ولی شیعه می‌گوید: خلقت امامان از نور است!! در صورتیکه خلقت انسانها در قرآن بیان شده و از خاک می‌باشد (سوره‌های اسراء/61 و مومنون/79/12 و کهف/37 و حجر/26 و سجده/7 و حج/5).

پیامبر ص به حضرت فاطمه دختر خویش فرموده: «فاطمه کار کن، و کار کن که من برای تو نمی‌توانم کاری بکنم»، ولی شیعه می‌گوید: در آن دنیا فاطمه جلوی بهشت می‌ایستد و می‌گوید: تا همه شیعیان من وارد بهشت نشوند من داخل بهشت نمی‌شوم!! ستایش اولیاء در بین شیعیان باعث شده که به جای صدا کردن خدا و گفتن: یا الله، دائم می‌بینی که ورد زبان هر شیعه یاعلی مدد! و یاحسین! و یا حضرت عباس! می‌باشد، و امامان خود را مثل خدا همه جا حاضر و ناظر می‌دانند، احادیثی که در آن امامان از خود تمجید و تعریف‌های بی‌مورد کرده‌اند باطل و جعلی است، مثل احادیثی که اگر ما نبودیم خداوند عبادت نمی‌شد! و ما عالمان هستیم و شیعیان ما دانش آموزند! و بقیه هیچ کاره‌اند! یا حدیثی که مجلسی از ابن بابویه نقل کرده که امام زین العابدین فرمود: ما ائمة مسلمین و حجت‌های خداوند بر مسلمین هستیم، ما سبب شدیم آسمان بر اهل زمین نیفتد!! و به وسیلة ما زمین اهل خویش را نمی‌خورد!! و به سبب ما باران می‌بارد!! و رحمت خدا پخش می‌شود!! و...

در کتاب کافی نیز حدیثی می‌باشد مبنی بر اینکه امامان از زمان مرگ خود مطلع هستند و به اختیار خود می‌میرند! ما از کلینی می‌پرسیم: می‌شود بفرمایید پس تقیه چیست؟ اگر امامان می‌دانسته‌اند که در فلان زمان هنوز وقت مردن نمی‌باشد، و تازه مرگ هم به اختیار خودشان بوده است، پس دیگر چرا در هر جایی تقیه می‌کرده‌اند؟!!، چون تقیه برای حفظ جان است، البته شیعه هر جایی که مطلبی به ضررش باشد آن را حمل بر تقیه می‌کند، مثل بسیاری از احادیث که امامان مثلاً از ابوبکر و عمر تعریف کرده‌اند و یا نام فرزندان خود را به اسم آنها گذاشته‌اند[[19]](#footnote-19). پیراهن حضرت علی وصله‌دار و پاره بوده، همینطور کفشهای او و همانطور که در حکمت 37 آوردیم از دویدن دهقانان که به منظور احترام انجام می‌دادند جلوگیری می‌کند، و اصلاً ستایش اولیاء در صدر اسلام نبوده، و بعدها توسط دکانداران مذهبی وارد دین شده است، حضرت علی در نهج البلاغه حکمت 83 به شخصی که در ستایش او افراط کرد فرمود: من کمتر از آنم که بر زبان آوری و برتر از آنم که در دل داری.

بعضی از شیعیان نیز می‌گویند: ما ائمه را دوست داریم نه اینکه بخواهیم غلو کنیم؛ در جواب می‌گوئیم: خداوند در سوره بقره/165 می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادٗا يُحِبُّونَهُمۡ كَحُبِّ ٱللَّهِۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبّٗا لِّلَّهِۗ وَلَوۡ يَرَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ إِذۡ يَرَوۡنَ ٱلۡعَذَابَ أَنَّ ٱلۡقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعٗا وَأَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعَذَابِ ١٦٥﴾ [البقرة: 165]. «و از مردم کسانى هستند که به جاى خدا همتایانى را [براى او] بر مى‏گیرند که آنها را مانند دوست داشتن خدا دوست مى‏دارند- و مؤمنان در دوستى خدا قوى‏ترند- و اگر [این‏] ستمکاران هنگامى که عذاب را مى‏بینند، ببینند [که شریکانشان سودى نمى‏بخشند، خواهند دانست‏] که همه توان از آن خداست، و اینکه خداوند سخت کیفر است».

ما با دوست داشتنی که به قبرسازی و قبرپرستی ختم شود یا به جایی رسد که همه جا آن شخص را به جای خداوند صدا کنید مخالف هستیم و آنرا غلو می‌دانیم، وگرنه اهل سنت نیز حضرت علی و اهل بیت را دوست دارند و دشمنی با آنها را حرام می‌دانند.

در سوره نساء/171 نیز از غلو کردن در دین منع شده است و آمده که: ﴿يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ لَا تَغۡلُواْ فِي دِينِكُمۡ وَلَا تَقُولُواْ عَلَى ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡحَقَّ﴾ [النساء: 171]. «اى اهل کتاب! در دین خود، غلوّ (و زیاده روى) نکنید! و در باره خدا، غیر از حق نگویید!».

بعضی اوقات می‌بینی که افرادی ساده دل می‌گویند: ما یک صوفی شیعه را دیده ایم که کارهای خارق العاده‌ای می‌کرد، و یا داستانهایی در تاریخ از علمای شیعه خوانده ایم که کارهایی عجیب کرده‌اند، پس مذهب ایشان بر حق می‌باشد، بدیشان می‌گوئیم که هر شخصی عملی غیرعادی و خارق العاده‌ای را انجام داد، آن عمل دلیل بر حقانیت مذهب آن شخص نمی‌شود، چون شخصی مرتاض در هندوستان اعمالی عجیب‌تر را انجام می‌دهد در حالیکه آن مرتاض نه شیعه را قبول دارد و نه اهل سنت را، و شما باز در تشخیص حق از باطل افراد را ملاک قرار می‌دهید در صورتیکه خودتان باید تحقیق کنید؛ و میزان تشخیص حق از باطل قرآن و سنت است، و همچنین عقل خود را هم باید به کار بگیرید البته اگر عقلی داشته باشید.

شیعیان و علی

در مورد شیعیان حضرت علی باید گفت که آنان همیشه مخالف با عقاید علی بوده‌اند، و فقط به صورت اسمی شیعه هستند و خود را پیرو علی و اهل بیت می‌دانند، ولی در عمل به هیچ عنوان چنین نیستند و خیال می‌کنند در آن جهان به محض اینکه بگویند: ما شیعه بوده ایم، فوری وارد بهشت می‌شوند، و هر شیعه در خیال خود به شفاعت امامان دلخوش است و بسیار هم مطمئن است، در صورتیکه در آن جهان از ذره ذره اعمال سوال خواهد شد؛ و تازه بین شیعه بودن با رافضی بودن فرق زیادی است، شما که به اهل سنت لقب ناصبی می‌دهید بی‌مورد است، چون آنها به هیچ عنوان با اهل بیت دشمن نیستند، ولی لقب رافضی واقعاً برازندة شماست، چون کمتر شیعه‌ای را می‌بینی که از ابوبکر و عمر متنفر نباشد، از امام احمد بن حنبل پرسیدند: رافضی چه کسی است؟ در جواب گفت: کسی که ابوبکر و عمر را دشنام دهد رافضی است.

حتی کسانی هم از شیعیان که حوصله کتاب خواندن و تحقیق ندارند بدانند هیچ موقع در آن دنیا به ایشان نمی‌گویند که تو چرا ابوبکر و عمر را لعن نکردی؟!!! و به خاطر اینکار بیا و برو در جهنم!!! ولی اگر اینکار حرام و اشتباه باشد (که هست) آن وقت در آن دنیا باید پاسخگو باشند، پس اگر ذره‌‌ای شک هم داشته باشید نباید چنین اعمالی را مرتکب شوید، ولی افسوس شیعه شک که ندارد بلکه کاملاً به مذهب خود مطمئن است، و لعن و نفرین را صواب هم می‌داند.

در مورد شیعیان، حضرت علی در موارد متعدد از آنها شکوه کرده و بیزاری جسته است، در نهج البلاغه خطبه 116 فرموده: «به خدا سوگند دوست داشتم که خدا میان من و شما جدایی اندازد و مرا به کسی که نسبت به من سزاوارتر است ملحق فرماید».

در نامه 35 به ابن عباس فرموده: «از خدا می‌خواهم به زودی مرا از این مردم نجات دهد به خدا سوگند اگر در پیکار با دشمن آرزوی من شهادت نبود و خود را برای مرگ آماده نکرده بودم دوست می‌داشتم حتی یک روز با این مردم نباشم و هرگز آنان را دیدار نکنم».

در خطبه 125 فرموده: «نفرین بر شما چقدر از دست شما ناراحتی کشیدم، یک روز آشکارا با آواز بلند شما را به جنگ می‌خوانم، و روز دیگر آهسته در گوش شما زمزمه دارم، نه آزاد مردان راستگویی هستید به هنگام فرا خواندن، و نه برادران مطمئنی برای رازداری هستید».

در خطبه 113 فرموده: «نه یکدیگر را یاری می‌کنید و نه خیرخواه یکدیگرید و نه چیزی به یکدیگر می‌بخشید و نه به یکدیگر دوستی می‌کنید».

در خطبه 180 فرموده: «خدا خیرتان دهد آیا دینی نیست که شما را گرد آورد؟ آیا غیرتی نیست که شما را برای جنگ با دشمن بسیج کند؟».

در خطبه 131 فرموده: «من شما را به سوی حق می‌کشانم اما چونان بزغاله‌هایی که از غرش شیر فرار کنند می‌گریزید، هیهات که با شما بتوانم تاریکی را از چهره عدالت بزدایم، و کجی‌ها را که در حق راه یافته راست نمایم».

در خطبه 27 فرموده: «ای مردنمایان نامرد، (یا أشباه الرجال ولا رجال،) ای کودک صفتان بی‌خرد که عقل‌های شما به عروسان پرده نشین شباهت دارد، چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی‌دیدم و هرگز نمی‌شناختم. شناسایی شما جز پشیمانی حاصلی نداشت، و اندوهی غم بار پایان آن شد خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون و سینه‌ام از خشم شما مالامال است».

حال شیعیان می‌گویند: ما با شعیان زمان حضرت علی فرق داریم و ما بهتریم و آنها خیانتکار بوده‌اند. ولی ما می‌گوییم: آنها از شما بدتر که نبودند بلکه بهتر هم بوده‌اند چون چنین عقایدی را نداشتند، مثلا این دشمنی و کینه‌‌ای که هم اکنون شما با حضرت ابوبکر و حضرت عمر دارید و آنها را لعن می‌کنید و زیارت عاشورا می‌خوانید، آنها نداشتند، یا در هر جا پیامبر یا علی و حسن و حسین را به جای خداوند صدا نمی‌کردند و یا روی قبر پیامبر ص را گنبد و بارگاه نساختند، و طلاکاری نکردند و خیلی بیشتر از شما به سنت رسول خدا ص آگاه بودند و بسیاری از بدعتها که بعدها توسط غالیان و رافضیان وارد اسلام شد در آن زمان نبوده است.

البته اصحاب رسول خدا ص خیلی بهتر از یاران امامان بوده‌اند، و شخصی به حضرت علی گفت: چرا این مشکلات در زمان خلفای قبلی و در زمان ابوبکر و عمر نبود؟ که حضرت در پاسخ به او فرمود: چون آنان به کسانی چون من حکومت می‌کردند ولی من به کسانی چون شما.

شیعیان امام حسین نیز به او وعده یاری دادند و مرتب به او نامه نوشتند ولی وقتی که او به پا خواست او را تنها گذاشتند. آن وقت بامزه است که طوری در ذهن هر شیعه جا افتاده که سنی‌ها مثل ما امام حسین را قبول ندارند و فقط ما دوستدار واقعی او هستیم، چرا؟ چون هر سال برای او گریه و زاری می‌کنیم ولی سنی‌ها چنین کارهایی نمی‌کنند!!!.

پس هر کس مدعی پیروی از علی بود باید به دستورات او نیز توجه کند چون در آن دنیا حضرت علی به او خواهد گفت که من در کجا گفتم که تو با عمر دشمن باشی؟ و هر روز او را لعن کنی و مرتب میان مسلمین تفرقه ایجاد کنی؟، من دختر خود را به او دادم و او داماد من بود و با او مشکلی نداشتم و کجا گفتم که قبر مرا قبله کن؟ و بر روی آن را گنبد طلا بساز و ضریح آنرا بوس کن؟ و کجا گفتم که به جای صدا زدن خدا و گفتن: یاالله! مرتب بگو: یا علی مدد؟، من خود همیشه خدا را صدا می‌زدم نه کسی دیگر را، و امام حسین نیز خواهد گفت: من در کجا گفتم: هر سال برای من گریه و زاری کن یا با قمه بر سر خود بکوب؟!! و کجا گفتم: اگر شرابخواری برای من یک قطره اشک ریخت من شفاعت او را می‌کنم؟ و او را به بهشت می‌برم؟ و کجا گفتم: از خانه و کاشانه خود رخت سفر ببند و پول خرج کن و هزاران صدمه در راه ببین تا بخواهی قبر مرا زیارت کنی و آنرا مرتب بوس کنی؟!! و برای همین است که می‌بینی وقتی یکی از شیعیان از سفر کربلا یا مشهد بر می‌گردد مریض شده است، و یا علائم سرماخوردگی را دارد و بسیاری از ویروس‌ها را با خود به ارمغان آورده است، برای اینکه همگی آنها دائم ضریح روی قبور ائمه را بوس می‌کنند که علاوه بر غیر شرعی بودن آن غیر بهداشتی نیز می‌باشد، چون افراد مریض نیز ضریح را بوس می‌کنند و باعث انتقال ویروس به دیگران می‌شوند.

پیروی از علی و اهل بیت به انجام این امور نیست، بلکه آنها از این امور بیزارند؛ و سالها پیش یک مشت غالی و احمق این عقاید را ترویج کرده‌اند و شما نیز در قرن 21 دست از این امور بر ندارید و در باطل بودن آن ذره‌‌ای شک نکنید و دائم راه همان‌ها را ادامه دهید تا در دوزخ بدانها ملحق شوید.

این شعر نیز سروده نویسنده موحد کتاب آلفوس استاد علیرضا حسینی است که در مورد تضاد بین شیعیان با حضرت علی می‌باشد و من آنرا در اینجا آوردم:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| شیعه گـریـه، علـی لبخنـد |  | شیعـه دوری، علـی پیونـــــد |
| شیعـه مفتـون رنـگ سیـاه |  | علـی امـا سپـیـــــد مثـل ماه |
| شیعه افسانه‌های پوشـالـی |  | علـی امـــــا حقیقتـی عـالـی |
| شيعه احساس، علی فكر است |  | فكر او مثل روح او بكر است |
| شیعـه تـوهیـن، علـی آقـا |  | شیعه نفــــریـن، علـــی والا |
| تقيـه شيو‌ه دورويـی‌هاست |  | علی اما صريح و رک و راست |
| شیعه دنباله رو، علی تکرو |  | شیعه‌ها کینه جو، علی خوشرو |
| شیعه بیچارة خرافات است |  | علـی امـا شـه مراعات است |
| شیعـه نـذر و علـی عمـل |  | علـی اصـل و شیعــه بــدل |
| شیعـه شِکـوه، علی تسلیم |  | شیعه خواری، علی تکـریــم |
| تیغ شیعه بروی فرق خویش |  | ذوالفقار علی است پیشاپیش |
| شیعـه باطل، علـی عـادل |  | شیعه جاهـل، علی عـاقــل |

و خداوند در سوره آل عمران/64 می‌فرماید:

﴿قُلۡ يَٰٓأَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ تَعَالَوۡاْ إِلَىٰ كَلِمَةٖ سَوَآءِۢ بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمۡ أَلَّا نَعۡبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشۡرِكَ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗا وَلَا يَتَّخِذَ بَعۡضُنَا بَعۡضًا أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَقُولُواْ ٱشۡهَدُواْ بِأَنَّا مُسۡلِمُونَ ٦٤﴾ [آل‌عمران: 64].

«بگو: ای اهل کتاب، بیائید از آن کلمة (حق) که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم، (و آن کلمه اینست) که به جز خدای یکتا را نپرستیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم، و برخی برخی را به جای خدا به ربوبیت تعظیم نکنیم، پس اگر از حق روی گردانند بگوئید: شما گواه باشید ما تسلیم فرمان خدائیم».

و همچنین از ستایش علما نهی شده است، خداوند در سوره توبه/31 می‌فرماید:

﴿ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ٣١﴾ [التوبة: 31].

«احبار و راهبانشان را به جاى خداوند، به خدایى گرفته‏اند. و [نیز] مسیح بن مریم [را به خدایى گرفته‏اند] حال آنکه فرمان نیافته‏اند مگر آنکه معبود یگانه را بندگى کنند. معبود [راستینى‏] جز او نیست. او از آنچه شرک مى‏آورند، [بس‏] پاک [و منزّه‏] است‏».

و از پیامدهای بسیار مهم و خطرناکی که ستایش اولیاء در پی دارد و در بین شیعیان نیز آشکار می‌باشد این است که ملاک تشخیص حق از باطل در میان عوام، شخصیتها و افراد مهم و شهرت آنها می‌باشد نه قرآن و سنت و عقل، و این از بزرگترین بدبختی‌ها برای یک ملت است. به این سخن زیبای حضرت علی که بیش از هزار سال پیش گفته توجه کنید، و در قرن بیستم کمی به خود آئید، حضرت علی فرموده: «حق و باطل را معیاری است که افراد با آن شناخته می‌شوند نه اینکه افراد خود معیار حق باشند» و همینطور فرموده: «حکمت را فراگیر حتی اگر در سینه منافق باشد». و فرموده: «به گوینده نگاه مکن بلکه به سخن او نگاه کن».

ولی در بین شیعیان کاملا بر عکس این سخن صدق می‌کند و مردم برای تشخیص یک موضوع فقط تابع گفته‌های آخوندها و روحانیون و علمای خود هستند، و اگر در مسئله‌ای فردی غیر روحانی یا عالمی از دیگر فرقه‌ها مثلاً از اهل سنت نظری را بگوید به او اعتنایی نمی‌کنند و زحمت تعقل را به خود نمی‌دهند و می‌گویند: وهابی است، ولی اگر یکی از مراجع تقلید در وسط ظهر بگوید: شب است!، همه می‌روند در رختخواب و می‌خوابند! و می‌گویند: حتما چشمان ما درست نمی‌بیند! و یا حتماً او از طرف امام زمان دستوری دارد! پس باید اطاعت کنیم و متاسفانه زمام عقل و دین و آخرت خویش را به دست مشتی رافضی داده‌اند و مردم فکر می‌کنند وقتی که شخصی لباس روحانی بپوشد و عمامه‌‌ای هم بر سر بگذارد دیگر او مظهر اسلام واقعی است، و هرچه گفت باید پذیرفت و می‌ترسند بدان شخص حرفی بزنند.

شیعیان باید بدانند تنها از دستورات خداوند و پیامبری که از سوی خداوند دستورات را آورده فوری می‌توان اطاعت کرد، چون که ما به خداوند و پیامبر او ایمان داریم و آنها جزء اصول ایمان هستند و می‌دانیم که اشتباهی در آن دستورات نیست، و گفتارشان کاملاً صادقانه است، و خداوند از هر کسی بهتر به راه و روش به کمال رسیدن انسانها آگاه است، ولی باز هم در همان قرآن نیز مرتب سفارش به تعقل و تدبر در آیات شده است و اینطور نبوده که دین اسلام اطاعت کورکورانه باشد، پس با این اوصاف دیگر تکلیف یک آخوند و مداح بی‌سوادی که مغزش تنها از خرافات مجلسی پر می‌باشد روشن است. و تمامی روافض در زندگی به فرمول زیر عمل می‌کنند:

تعطیل نمودن عقل + اطاعت از آخوند + داشتن تعصب+ گوش ندادن به حرف حق + کمی هم حماقت = آتش جهنم

وقتی که خورشید در زمان فوت ابراهیم فرزند پیامبر ص می‌گیرد، مردم فکر می‌کنند که به خاطر مرگ پسر پیامبر این اتفاق افتاده است که در این زمان پیامبر ص فوری و بدون درنگ بالای منبر می‌رود و خطاب به مردم می‌گوید: خورشید و ماه برای مرگ کسی نمی‌گیرند.

ولی در بین شیعیان اتفاقاتی که اصلاً نیفتاده را به هم می‌بافند و می‌گویند: به خاطر فلان عالم یا فلان مرجع تقلید یا فلان امامزاده بوده است، حالا اگر اتفاقی هم بیفتد که دیگر بیا و ببین.

اینکه شیعیان می‌گویند: ما در اصول دین تقلید نمی‌کنیم دروغ است، آنها هم در اصول تقلید می‌کنند و هم در فروع، و هم در فروع فروع، و هم در راه رفتن و آب خوردن، چطور در اصول تقلید نمی‌کنند؟ تمامی شیعیان امامت را از اصول دین می‌دانند، و از روی گفته‌های آخوندها و نشستن پای منبرهای ایشان معتقد به امام زمان شده‌اند نه اینکه خود تحقیق کرده باشند و یا او را دیده باشند، و همینطور از روی تقلید حضرت علی را جانشین بلافصل پیامبر ص می‌دانند و در توحید نیز همینطور هستند و از روی تقلید از غالیان به هنگام دعا کردن خداوند که دعا هم عبادت خداست معتقد به واسطه و خواندن غیرخدا می‌باشند، و در معاد نیز به شفاعت‌های بی‌مورد معتقدند، و در نبوت پیامبر ص نیز معتقد به قطع وحی نیستند و می‌گویند: پس از پیامبر به فاطمه و امامان نیز وحی می‌شده است، و در مورد زندگی خود رسول خدا ص نیز معتقدند کار پیامبر از صبح تا شام از یک طرف فقط بالا بردن علی و از یک طرف هم کوبیدن و پائین آوردن ابوبکر و عمر بوده است (پس چقدر ابوبکر و عمر خوب بوده‌اند که با این همه توهین به سمت ابوجهل و ابولهب نمی‌رفته‌اند، و البته توهینی نبوده و پیامبر ص نیز همیشه آنها را ستوده، و اینها بافتة ذهن بیمار روافض است). و در کتاب کافی نیز حدیث است که امام محمد باقر فرموده: هرگاه برایتان سخنی(در امور دین) گفتم از من بپرسید: کجای قرآن است؟ ولی شیعیان از روحانیون خود چنین سوالاتی نمی‌کنند و فقط از آنها اطاعت می‌کنند.

دین و سیاست

در مورد سکولاریسم و جدا بودن دین از سیاست مرتب سخنرانی می‌کنند تا آن را رد کنند و شعارشان این است که دیانت ما عین سیاست ماست، بعضی نیز به قیام و نهضت محمد بن عبدالوهاب ایراد می‌گیرند و می‌گویند: نهضت او جنبه دینی نداشته بلکه جنبه سیاسی و گرفتن حکومت بوده است!! در صورتیکه نهضت امام محمد بن عبدالوهاب به خاطر خرافاتی بوده که در سرتاسر مناطق پخش شده بود و مردم به قبور (مثل قبر زید بن خطاب) و حتی به درختان متوسل می‌شدند (البته از نظر شیعه این امور خرافات نیست بلکه در عین دیانت است)[[20]](#footnote-20). و دائم می‌بینی که روافض و دشمنان اسلام واقعی به ایشان تهمت وهابی می‌زنند، در صورتیکه عبدالوهاب نام پدر ایشان بوده، و نام خود او محمد بوده پس شایسته بود از نهضت او به نام محمدی یاد کنیم.

اهل سنت در فروع دین دارای چهار امام هستند، یعنی ابوحنیفه، شافعی، احمد بن حنبل و مالک بن انس.

دشمنان اسلام و استعمار جهانی برای بدبین کردن مسلمین نسبت به این دعوت، نام وهابی را در ذهن همه انداخته‌اند، همینطور روحانیون شیعه که می‌خواهند با اینکار جلوی گرایش مردم را نسبت به اهل سنت بگیرند تا مبادا وحدتی بین آنان ایجاد شود و مردم در حجاز نیز بیشتر حنبلی هستند. اما در مورد نظر شما پیرامون قیام و نهضت محمد بن عبدالوهاب باید بگوئیم: این عقیده بیشتر در مورد انقلاب خود شما در ایران صدق می‌کند نه در مورد او، چون در مورد دین و سیاست، شما دین را نردبان سیاست کرده اید، و آنقدر که نسبت به حفظ حکومت نگران هستید در مورد مسائل دینی اینطور نمی‌باشید، و هر مخالفتی بر ضد حکومت را در نطفه خفه می‌کنید و لابد می‌خواهید با اینکار حکومت خود را تا ظهور امام زمان نگهدارید، و بعد به او تحویل دهید و به هر قیمتی که باشد باید اینکار صورت بگیرد و چیزی دیگر برایتان مهم نیست، حال شما قضاوت کنید که قیام کدام یک از طرفین بیشتر به خاطر حکومت بوده؟

و اینکه دائم می‌گوئید: دین و سیاست با هم است، می‌پرسیم: چه کسی گفته که شما دین هستید؟! که بخواهید از سیاست جدا باشید یا نباشید؟!، من شخصی عادی و بدون لباس روحانی را می‌شناسم که از شما خیلی دیندارتر است، و مثل شما طرفدار بدعت‌ها نیست، اما شما سیاست را انحصاری کرده اید و وسیله‌ای کرده اید، در راستای رسیدن به اهداف خود؛ و مذهب شما پر از خرافات است، حالا وقتی با سیاست هم مخلوط شود دیگر چه می‌شود.

در پشت تلویزیون می‌گویند: ما با اهل سنت وحدت داریم و با تمام ادیان رابطه دوستانه داریم و با کسی مشکلی نداریم، ولی از آن طرف مساجد اهل سنت را تخریب می‌کنند و نمی‌گذارند کسی متوجه شود و اخبار آنرا سانسور می‌کنند و در هیچ جا پخش نمی‌کنند، چرا؟ چون اگر بخواهند علنی و پشت تریبون و تلویزیون دشمنی خود را آشکار کنند و یا صحبتی کنند تمام دنیا آنها را مسخره می‌کند، بنابراین وجهه خود را خراب نمی‌کنند.

روشی را که شما برای وحدت بخشیدن میان شیعه و سنی دنبال می‌کنید هیچ وقت به ثمر نمی‌رسد (البته نمی‌خواهند که به ثمر برسد) چون از یک طرف در روضه‌ها افکار تفرقه‌زا در ذهن مردم تزریق می‌کنید و از آن طرف می‌گوئید: جلوی اهل سنت صحبتی تفرقه‌انگیز نکنید، ولی در غیاب آنها صحبت کنید یا در دل خود نیت کنید که فلان و فلان را لعن کنید، ولی نام آنها را بر زبان نیاورید (یعنی در یک کلام منافق باشید).

شما اگر می‌خواهید که واقعا وحدت ایجاد شود باید ریشه عقاید تفرقه‌زا را در دل افراد از بین ببرید نه اینکه به مردم یاد دهید که به وحدت تظاهر کنند، چون تظاهر و ظاهرسازی به جایی نمی‌رسد و چون آتشی در زیر خاکستر است، و بالاخره خود را نشان می‌دهد.

باید به مردم بفهمانید که عمر درب خانه‌ای را به پهلوی فاطمه نزده است، و اهل سنت با اهل بیت مشکلی ندارند و آنها را دوست دارند نه اینکه تظاهر به وحدت کنید و بعد از آن طرف چندین هفته را دهه فاطمیه بگیرید، و در روضه‌ها مرتب اشک مردم را در آورید که چرا فلانی درب را سوزاند و به دختر پیامبر ص ظلم کرد؟!! و همه هم بفهمند که منظور از فلانی[[21]](#footnote-21) کسی نیست جز عمربن خطاب، و چنین وحدتی به درد خودتان می‌خورد.

البته وحدت خرافیون فقط وحدتی سیاسی است، برای حفظ و حراست از حکومت، نه اینکه بخواهند دو برادر مسلمان را با هم دوست کنند، چون مردم اکثر کشورهای هم مرز با ایران از اهل سنت هستند و نباید زیاد خاطر آنها را رنجاند، چون ممکن است خطری برای حکومت ایجاد کنند.

شما تصور کنید نسبت جمعیت شیعیان به اهل سنت بر عکس بود و مثلاً شیعیان خیلی بیشتر بودند آن وقت چه کارهایی که نمی‌کردند و اصلاً هفته وحدتی نمی‌گذاشتند و در تلویزیون به صورت علنی عمرکشان بر پا می‌کردند، چون دیگر از کسی هراسی نداشتند و لازم نبود تقیه کنند، مثل اکنون که با خوارج وحدت ندارند در آن موقع با اهل سنت هم نداشتند، پس باز هم چقدر اهل سنت خوب هستند که حاضرند با شما وحدت ایجاد کنند با اینکه می‌دانند شما ابوبکر و عمر و عثمان و عایشه و بسیاری از اصحاب را لعن می‌کنید و آنها را قبول ندارید و از آنها متنفر هستید، چون اهل سنت دلسوز واقعی اسلام است و مثل شما دوستدار تفرقه نیست و آیا شما حاضرید با خوارج وحدت ایجاد کنید؟ و اگر کسی هم بگوید: این سخنان دروغ است، و ما چنین تفکراتی نداریم و فلان محقق یا روحانی همیشه در تلویزیون یا روزنامه از وحدت صحبت می‌کند و لعن و نفرینی در کار نیست، در جوابش می‌گوئیم: مطالب روزنامه و پشت تلویزیون را رها کن، چون ما نمی‌خواهیم سر خود را کلاه بگذاریم[[22]](#footnote-22)، ما در اینجا از عقاید مضری صحبت می‌کنیم که در بطن جامعه و در دل فرد فرد ایشان می‌باشد و کسی نمی‌تواند آنرا انکار کند، مسلما سیاست ایجاب نمی‌کند که در پشت تلویزیون یا در روزنامه صحبتی شود، ولی بالای منبرها و در روضه‌ها و در مجالس تفسیر قرآن و مجالس دعا و عزاداریهای به مناسبت عاشورا یا دهه فاطمیه یا جاهایی که فقط خودشان هستند به هیچ عنوان مراعات وحدت نمی‌شود بلکه بیشتر بذر تفرقه را می‌پاشند و مداح یا آخوند رافضی افکار و عقاید خرافی را در مغز حاضرین در جلسه فرو می‌کند و کار را تمام می‌کند.

حال وقتی از آن طرف در تلویزیون صحبتی نکند چه فایده‌‌ای دارد؟!!، چون دیگر همه را گمراه کرده‌اند، شما کدام روحانی را دیده اید که بالای منبر رود و به خاطر وحدت مثلاً از فضائل حضرت عمر صحبتی کند؟!، ولی بر عکس تا بخواهی از او بد می‌گویند و می‌خواهند وحدت هم ایجاد شود، وقتی یکی از خرافیون شیعه به حج می‌رود و باز می‌گردد شروع می‌کند به بدگویی پشت سر اهل سنت که چرا مثلاً آنها دست به سینه نماز می‌خوانند؟!!!، می‌گوئیم: می‌شود بفرمائید شما که عمری است دست باز نماز خوانده اید تا به حال چه تاجی بر سر اسلام زده اید؟! خوب است که شما کاری برای اسلام نکرده اید، و تمامی کشورهای فتح شده در اسلام توسط اهل سنت فتح شده‌اند، در زمان خلفای راشدین نیز بیشتر در زمان امیرالمومنین عمر فاروق فتح شدند که شما او را قبول ندارید، و وحدت شیعه با اهل سنت مثل وحدتی است که با روسیه و چین و کشورهای کمونیسم دارند، و حتی با آنها بهتر هم هستند و لابد با کمونیستها وجوه مشترک بیشتری پیدا کرده‌اند تا با اهل سنت؛ و اما کسانی از روشنفکران شیعه که می‌گویند: ما ابوبکر و عمر را لعن نمی‌کنیم، و بسیاری از عقاید روافض و تشیع صفوی را قبول نداریم، و کمتر چیزی که قبول دارند فقط همان است که حضرت علی در غدیر به دستور خداوند جانشین بلافصل پیامبرص شده است. در جواب ایشان می‌گوئیم: این عقیده نیز به تنهایی اشتباه است، چون به هر صورت معنی آن این خواهد شد که صحابه و یاران پیامبر ص دستور خداوند را نادیده گرفتند و در سقیفه جمع شدند و ابوبکر را خلیفه کردند و حق الهی علی را غصب نمودند و بعد هم عمر و عثمان را گذاشتند و دیگر چه چیز بدتر از این می‌باشد.

عقیده داشتن به خلافت از جانب خدا، بقیة عقاید باطل را نیز همراه خود می‌آورد، چون خود به خود ابوبکر و عمر غاصب خلافت خواهند شد و اصحاب هم مرتد می‌شوند، و شیعه با سنی قادر به ایجاد وحدت نیست مگر اینکه از این عقاید دست بردارد، چون روی اموری دست گذاشته که به هیچ عنوان حل شدنی نیست، شما ببینید در طول تاریخ هر فرقه‌ای با عقاید خود آمده است، و اهل سنت نیز به عقاید او گوش داده است، و دست رد بر سینة آنها نزده است، و به نوعی بعضی از آن را پذیرفته، و به صورتی آن فرقه را در خود حل کرده است، و نگذاشته تفرقه ایجاد شود چون به هر حال اهل سنت و جماعت است، و به جماعت مسلمین اهمیت داده است (وید الله مع الجماعة) می‌بینی مثلا معتزله یا اشاعره با افکار خود آمدند و البته نمی‌خواهیم بگوئیم: تمامی افکار آنها صحیح است و یا غیر قابل نقد، ولی اگر هم در ابتدای ظهور آنها درگیری و تفرقه‌‌ای ایجاد شده بالاخره پس از گذشت زمان با اهل سنت مخلوط شده‌اند، و می‌بینی که مثلاً می‌گویند: فلان عالم از اهل سنت دارای تفکر معتزلی است، مثل زمخشری، یا فلانی اشعری است مثل فخر رازی، ولی هیچ وقت نخواهی دید که بگویند: فلان عالم از اهل سنت رافضی است! چرا؟ چون اگر اهل سنت مثل آب باشد و بقیة فرقه‌ها مثل نمک باشند به هر حال با هم حل می‌شوند ولی روافض مثل سنگ ریزه هستند و با آب حل نمی‌شوند.

بعضی از فرقه‌ها قابل قبول نیستند، مثل خوارج یا باطنی‌ها، هرگاه شیعیان توانستند با خوارج اتحاد برقرار کنند آن وقت به فکر اتحاد با اهل سنت باشند، ولی با تمامی این بحثها باز اهل سنت با همان شیعیان نیز تفرقه ایجاد نکرده است، و هیچگاه حضرت علی را لعن نکرده‌اند. و اگر شیعیان احمق نباشند باید بدانند همین که اهل سنت به علی چیزی نمی‌گویند از هزاران چیز برایشان بدتر است، و می‌بینی که گاهی اوقات می‌گویند ما در ایران سنی دوازده امامی داشته ایم!! در جواب می‌گوئیم: اهل سنت با امامان شما مشکلی ندارند و فقط عقاید باطل شما را پیرامون آنها قبول ندارند (البته امام دوازدهم نیز موجب خنده است)، و اما هر موقع شما شیعة چهار خلیفه‌ای شدید آنگاه اهل سنت هم شما را قبول می‌کند.

مطلب مهم دیگر در مورد سیاست ایشان این است که دائم همه دنیا را دشمن خود می‌دانند، نظریه مومان (جامعه شناس فرانسوی) و همچنین اصل تز و آنتی تز هگل می‌گوید: هر انقلابی به خاطر تضاد با یک دشمن و نظریه ضد شکل می‌گیرد و به نظر ما بقاء آن انقلاب و حکومت به داشتن دشمن است، و اگر دشمنی نباشد ممکن است خود آن انقلاب دشمن عده‌‌ای شود و توسط آنان سرنگون شود به همین خاطر است که مرتب می‌گویند: فلان کشور عرب وهابی است، و فلانی با آمریکا یا با اسرائیل است، و می‌خواهند تنور این جنگ و اختلاف همیشه داغ بماند چون با سرد شدن آن نابود خواهند شد، و در واقع به همین چیزها زنده هستند و همین اختلافات و تفرقه آنها را نگه می‌دارد شما تصور کنید اگر ایشان از عقاید باطلی که در مذهبشان هست دست بردارند در مورد سیاست دیگر نابود می‌شوند، چون پایه حکومت ایشان بر این عقاید ریخته شده است، و از آن نمی‌گذرند و کسی را هم که بخواهد حتی پیرامون خرافات مذهب ایشان سخنی بگوید نابود می‌کنند، چون مذهب و سیاست اینها با هم است، و نمی‌توان بگویی: من فقط در مورد دین سخن گفته ام و کاری با سیاست شما ندارم چون ایشان دین را نردبان خود کرده‌اند، حالا کسی که بخواهد این نردبان را بردارد یا بشکند دیگر تکلیف او روشن است.

فراموش نکنید ما در اینجا نمی‌خواهیم بگوئیم: دین از سیاست جدا هست یا نیست، و اگر شما در جامعه‌ای دین اسلام را به مردم درست نشان دهید، و مردم آن جامعه مسلمان واقعی شوند آن وقت آن مردمی که دکتر یا مهندس یا سیاستمدار می‌شوند دکتری خوب و سیاستمداری خوب هم می‌شوند، ولی اگر برعکس مذهبی خرافی را به مردم ارائه دهید سیاستمدار شما نیز افکاری مسخره و غیر منطقی را دنبال می‌کند.

علی و ابن تیمیه / مردانی حق گو

و اما در مورد حق گفتن دیگر بر کسی پوشیده نیست که حضرت علی از کسی ترسی نداشته، و هر جا لازم بوده سخن درست را می‌گفته است، و به هیچ عنوان اهل مصلحت و تقیه و دورویی نبوده، و آیا کسی که از جنگ کردن نمی‌هراسد، آن وقت از گفتن سخن حق تقیه می‌کند، جایی که او با عایشه و طلحه و زبیر روبرو شده است، آن وقت از ابوبکر تقیه کرده و سخنی راجع به خلافت نزده است، همانطور که عطار نیشابوری نیز در کتاب خود منطق الطیر چنین سروده است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| در تعصب می‌زند جان تو جوش |  | مرتضی را جان چنین نبود خموش |
| مرتضی را می‌مکن بر خود قیاس |  | زآنکه درحق غرق بود آن حق شناس |
| همچنان مسـتغرق کارسـت او |  | وز خیالـت نیـز بیـزارسـت او |
| گر چو تو پر کیـنه بودی مرتضا |  | جنگ جستی پیش خیل مصطفا |
| او ز تو مـردانه‌تر آمـد بسـی |  | پس چرا جنگی نکرد او با کسی |
| چون بنا حق بود صدیق ای عجب |  | او چو بر حق بود حق کردی طلب |
| پیش حیـدر خیـل ام المومنیـن |  | چون نه بر منوال دین جستند کین |
| لاجرم چون دید چندان چنگ و شور |  | دفع کرد آن قوم را حیـدر به زور |
| آنکه با دختـر توانـد جنـگ کرد |  | دانـد او سـوی پـدر آهنـگ کرد |
| ای پسـر، تو بی‌نشـانی از علـی |  | عیـن و یا و لام دانـی از علـی |
| تو ز عشق جان خویشی بی‌قرار |  | او نشسته تا کند صد جان نثار |

و اما شیخ الإسلام ابن تیمیه نیز همینطور بوده و در مورد آشکار کردن حقایق اسلامی از احدی هراس نداشته است، و در زندگانی خود با خرافیون مبارزه می‌کرده و جانش را نیز در این مبارزه فدا کرده، و در زندان قلعه دمشق به رحمت الهی پیوست، و شیخ محمد بن عبدالوهاب نیز از علمای زمان خود نترسید و حقایق دین اسلام را بیان نمود با اینکه از سوی آنان دائم مورد آزار و اذیت و تعقیب بود ولی در راه حق کوتاهی نکرد، ولی مدعیان حب اهل بیت از اینکه چیزی را صریحاً حرام اعلام کنند از مردم هراس دارند و می‌گویند: جایز نیست، و اگر خرافاتی در مذهبشان باشد بسیار با احتیاط از آن صحبت می‌کنند تا مبادا مردم عکس العمل نشان دهند، ولی شیخ الإسلام ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب کاری با پست و مقامهای دنیوی نداشته‌اند و از اینکه موقعیت اجتماعی خود را نزد مردم و بزرگان کشور به خطر بیندازند ترسی نداشته‌اند، ولی آخوندهای رافضی هرگز حاضر به ترک پست و مقام نیستند، اما حضرت علی نیز علاقه‌ای به خلافت کردن نداشته است، و روحانیون شیعه چون خودشان خیلی به حکومت کردن علاقه‌مند هستند فکر می‌کنند حضرت علی نیز همینطور بوده است.

در مورد پاسخ منطقی دادن به اشخاص پیامبر ص و حضرت علی همیشه منطقی بوده‌اند، و کسی را به خاطر بی‌احترامی کردن اعدام نمی‌کردند، و شیخ الإسلام ابن تیمیه نیز همینگونه عمل می‌کرده و آثار علمایی را نقد علمی کرده است، به طور مثال در مورد عقاید و نظرات ابن سینا خیلی‌ها نظر داده‌اند و بسیاری از فقها فتاوای سختی به ابن سینا داده‌اند ولی شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب (الرد علی المنطقیین چاپ بمبئی) که نام اصلی آن «نصیحة أهل الإیمان في الرد علی منطق الیونان» می‌باشد به صورتی علمی با کتب ابن سینا روبه رو شده است.

خاتمه

در پایان این کتاب امیدواریم شما خواننده گرامی آگاه شده باشید و در مورد افراد از روی سخنان دشمنان آنها قضاوت نکنید، چون به طور حتم روحانی مذهب شیعه نظری مثبت راجع به شیخ الاسلام ابن تیمیه ندارد، و شما نباید از روی گفته‌های او به قضاوت بنشینید.

و قرآن کریم نیز پیروی نمودن از ظن و گمان را نهی کرده است:

﴿وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡ‍ُٔولٗا ٣٦﴾ [الإسراء: 36].

«و هرگز بر آنچه علم و اطمینان نداری دنبال مکن که چشم و گوش و دلها همه مسئولند».

﴿وَمَا لَهُم بِهِۦ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّۖ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغۡنِي مِنَ ٱلۡحَقِّ شَيۡ‍ٔٗا ٢٨﴾ [النجم: 28].

«و حال آنکه هیچ علم به آن ندارند و جز در پی گمان و پندار نمی‌روند و ظن و گمان هم در فهم حق و حقیقت هیچ سودی ندارد».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱجۡتَنِبُواْ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلظَّنِّ إِنَّ بَعۡضَ ٱلظَّنِّ إِثۡمٞۖ وَ لَا تَجَسَّسُواْ وَلَا يَغۡتَب بَّعۡضُكُم بَعۡضًاۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمۡ أَن يَأۡكُلَ لَحۡمَ أَخِيهِ مَيۡتٗا فَكَرِهۡتُمُوهُۚ وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَۚ إِنَّ ٱللَّهَ تَوَّابٞ رَّحِيمٞ ١٢﴾ [الحجرات: 12].

«ای اهل ایمان، از بسیار پندارها در حق یکدیگر اجتناب کنید که برخی ظن و پندارها معصیت است، و نیز هرگز (از حال درونی هم) تجسس نکنید و غیبت یکدیگر نکنید آیا شما دوست می‌دارید گوشت برادر مردة خود را خورید، البته کراهت از آن دارید، و از خدا بترسید که خدا توبه پذیر مهربانست».

پس از روی گفته‌های دیگران قضاوت کردن حماقت است، و در مورد سایر مسائل دینی هم باید خودتان تحقیق کنید البته نه اینکه بروید و کتاب بحارالأنوار را باز کنید، و بخوانید و بعد هم بگوئید: تحقیق کردیم بلکه باید قرآن را بخوانید، و همچنین کتب دیگر در مورد دین اسلام را و کتب علمای اهل سنت را نیز بخوانید آن وقت کتب علمای شیعه را هم مطالعه کنید و بعد قضاوت کنید و کسب علم در اسلام واجب است و پیامبر ص فرموده: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ».

پایان

پاییز 1386 هجری شمسی

1. - تقی الدین احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام مشهور به شیخ الاسلام ابن تیمیه الحرانی الدمشقی الحنبلی، متولد شهر حران در شمال شرقی جمهوری ترکیه، از فقها و دانشمندان مشهور دنیای اسلام می‌باشد که به اسلام خالص دعوت می‌کرده است، و با خرافیون مبارزه می‌کرده است، و در سال 728 قمری در زندان قلعه دمشق به رحمت الهی پیوست، و کتاب‌های بسیاری نیز تالیف کرده است، از جمله: منهاج السنة، الفتاوی الکبری، تعارض الحسنات والسیئات، الحمویة الکبری، نقض المنطق، العقیدة الواسطیة، رفع الملام عن أئمة الأعلام، و بسیاری از کتب دیگر. [↑](#footnote-ref-1)
2. - شیخ محمد بن عبدالوهاب متولد 1115 ق، در شهر کوچک العیینة، واقع در عربستان، امام و عالم دینی بوده که او نیز به اسلام خالص و بدون بدعت دعوت می‌کرده است، و در دعوت خود از آراء شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز استفاده نموده، و بعضی از کتب وی: الأصول الثلاثة، القواعد الأربعة، کتاب التوحید، رسالة نواقض الإسلام می‌باشند، و در سال 1206 ق در منطقه در الدرعیه به رحمت الهی پیوست. [↑](#footnote-ref-2)
3. - جالب است که پاسخ اکثر شبهات شیعه در خود نهج البلاغه می‌باشد که در اکثر منازل ایشان نیز یافت می‌شود و ما نیز بیشتر سخنان حضرت علی را از نهج البلاغه آورده‌ایم تا بتوانند به آن مراجعه کنند. [↑](#footnote-ref-3)
4. - و برای همین است که می‌بینی وقتی یک شیعه از حج بر می‌گردد تنها صحبت و مشکل و ناراحتی او نبودن گنبد و بارگاه روی قبور امامان در بقیع می‌باشد و می‌گوید: وای بر امامان مظلوم ما که غریبانه آنجا خفته‌اند! و فکر می‌کند امامان زیر قبر خوابیده اند و از داخل قبر از وضعیت بیرونی قبر ناراحت هستند و نمی‌داند که آنها در حیات خویش هم علاقه‌ای به زینت‌های دنیوی نداشته‌اند. [↑](#footnote-ref-4)
5. - همانطور که در بین شیعیان در ایران مرسوم است که زیارت قبر امام رضا در مشهد حج فقرا می‌باشد. [↑](#footnote-ref-5)
6. - به خاطر همین طرز فکر اشتباه است که می‌بینی ایرانیان شیعی در بقیع مرتب سخنانی بی‌مورد بر زبان می‌آورند و نسبت به اهل سنت عربستان دشمنی می‌کنند و آنها را وهابی و دشمن اهل بیت می‌دانند، چرا؟ چون نیامده‌اند میلیونها تومان را خرج قبور مردگان کنند. [↑](#footnote-ref-6)
7. - ﴿أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ يَبۡتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِيلَةَ أَيُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحۡذُورٗا ٥٧﴾ [الإسراء: 57]. «كسانى كه [كافران‏] آنان را [به نيايش‏] مى‏خوانند، [خود] هر كدام كه نزديك‏ترند، به سوى پروردگارشان وسيله [تقرّب‏] مى‏جويند. و به رحمت او اميد مى‏دارند و از عذابش بيمناكند. بى‌گمان بايد از عذاب پروردگارت بر حذر بود». [↑](#footnote-ref-7)
8. - حتی چنانچه شفاعت را به معنای استغفار مومنین برای یکدیگر بدانیم، این امر منحصر به این جهان خواهد شد، ولی به هرحال در اسلام از شفاعتی که مورد نظر شیعیان است خبری نیست و پایه و اساس کارها بر مبنای عمل انسانهاست. [↑](#footnote-ref-8)
9. - در قرآن نزدیک به صد آیه در مورد خشنودی خداوند از مهاجرین و انصار آمده است. مثل توبه/100. [↑](#footnote-ref-9)
10. - حدیث فوق یا بهتر است بگوییم: افسانه فوق در بحارالانوار ج 42 ص 88 آمده که سلسله روات آن به واسطه افراد مجهولی چون جذعان بن نصر و محمدبن مسعده و محمدبن حمویه مخدوش است، و متن آن نیز برای نویسندگان فیلم‌های هالیوود خوب است. [↑](#footnote-ref-10)
11. - در جلد هشتم بحارالانوار چاپ تبریز به نقل از رجال کشی آمده است: عن أبی بکرالحضرمی، قال أبوجعفر: ارتد الناس إلا ثلاثة نفر: سلمان وأبوذر ومقداد. [↑](#footnote-ref-11)
12. - در مورد ابوبکر پیامبر ص فرموده: خداوند مرا به‌سوی شما مبعوث کرد، شما گفتید تو دروغ می‌گویی، اما ابوبکر گفت راست می‌گوید، و مرا با جان و مالش یاری داد. (صحیح بخاری، فضائل الصحابة)، و در مورد عمر نیز فرموده: بارخدایا، هریک از این دو مرد عمربن خطاب و ابوجهل را بیشتر دوست داری، اسلام را بوسیله او کمک کن. (ترمذی کتاب المناقب، عمر بن خطاب حدیث3681)، و در مورد عثمان فرموده: آیا از مردی حیا نکنم که فرشتگان از او شرم می‌کنند. (مسلم2401 ) [↑](#footnote-ref-12)
13. - اگر به یکی از ایشان بگویی یک حدیث از یکی از امامان بگو نمی‌تواند که بگوید، البته احادیث خرافی را می‌گوید و تنها کاری که یاد گرفته اند گریه و زاری و لعن و نفرین است، و با شناخت اسلام واقعی کاری ندارند (البته نمی‌گذارند کاری داشته باشند). [↑](#footnote-ref-13)
14. - معنای کلمه مولی که در حدیث غدیرخم می‌باشد، فقط با قرینه آن و در جمله مشخص می‌شود، و قرینه‌اش را پیامبر ص آورده که دوستی می‌باشد، و اما در قرآن نیز آشکارترین معنای آن همان دوستی است، در سوره‌های البقرة /286، الأحزاب/5، التحریم/4، الحج/13/78، محمد/11، الأنفال/40، التوبة /51، آل عمران/150، الدخان/41 که مولی و جمع آن موالی به معنی دوست آمده است. [↑](#footnote-ref-14)
15. - در مورد نبودن نام امام زمان و همینطور علی در قرآن علمای شیعه می‌گویند: آمدن نام گذشتگان چون ذوالقرنین در قرآن قابل قیاس با افرادی که در آینده می‌آیند نیست، چون نسبت به آیندگان حسد و کینه و دشمنی ایجاد خواهد شد ولی این امر نسبت به گذشتگان نمی‌باشد. در جواب می‌گوئیم: پس چطور در این آیه توسط عیسی نام پیامبرص که 600 سال بعد و در آینده می‌آمده بیان شده است . [↑](#footnote-ref-15)
16. - علامه محمد ناصرالدین آلبانی در کتاب خود رائدالوافد نام بیش از هشتاد تن از علمای معاصر با ابن تیمیه را ذکر کرده که به او لقب شیخ الاسلام داده‌اند. [↑](#footnote-ref-16)
17. - به طور مثال در کتاب وسائل الشیعه از ابراهیم کرخی روایتی پیرامون این مسئله می‌باشد ویا از ابن عباس روایت شده که رسول خدا ص فرمود: «من جمع بین الصلاتین من غیر عذر فقد أتی باباً من أبواب الکبائر». یعنی: هرکس بین دو نماز را بدون عذر جمع ببندد مرتکب گناهی از گناهان کبائر شده است. [↑](#footnote-ref-17)
18. - کافی است کسی فقط روایات مربوط به تولد امام زمان را بخواند تا دو عدد شاخ روی سرش سبز شود که در آن آمده: وقتی امام متولد شد به سجده رفت، و فلان سوره را خواند و اسم امامان را گفت، و به نبوت پیامبر و ولایت امامان شهادت داد و ... که رد پای غالیان در آن کاملاً آشکار است. [↑](#footnote-ref-18)
19. - امام زین العابدین دختر و پسر با نام‌های عایشه و عمر داشته است، و همینطور امامان دیگر (کشف الغمة ص 2/334 ) الفصول المهمة (ص 283) و همینطور پسران حضرت علی با نامهای ابوبکر و عمر و عثمان بوده‌اند، و در کربلا حضور داشته اند که ابوبکر و عثمان شهید شدند، همینطور پسران امام حسن مجتبی با نامهای ابوبکر و عمر و طلحه بوده اند که در کربلا شهید شدند، و امام حسین نیز پسر با نام عمر داشته، و همینطور امامان دیگر نیز نام خلفای راشدین و یا عایشه را بر روی فرزندان خود گذاشته‌اند، و آیا از حقوق فرزندان در اسلام گذاشتن نام نیک بر آنها نیست؟ و آیا شیعیان به راستی پیرو امامان خود هستند که هیچکدام چنین اسمهایی ندارند بلکه از آن اسمها متنفرند علمای شیعه نیز بدین اسامی اشاره داشته اند، مثل إعلام الوری طبرسی ص 203 و ارشاد مفید ص 186 و تاریخ یعقوبی 2/23 [↑](#footnote-ref-19)
20. - مثل شهر کوچک الفدا که دارای درختان خرمای نر بوده است، و دختران بی‌شوهری که شوهر می‌خواستند بدان درختان متوسل می‌شدند و یا درخت گز که بدان پارچه می‌بستند یا شهر الدرعیه که غاری داشته و مردم به خاطر آن بدانجا می‌شتافتند. [↑](#footnote-ref-20)
21. - بعضی اوقات نیز بجای عمر می‌گویند ثانی یا از کلمه اولی و دومی استفاده می‌کنند و البته بعضی اوقات نیز علنی و پشت بلندگو نام عمر را می‌برند و لعن می‌کنند. [↑](#footnote-ref-21)
22. - البته بعضی اوقات پشت تلویزیون یا در روزنامه نیز به صورت غیر مستقیم به مثلاً حضرت عمر یا اهل سنت ایراد می‌گیرند و اینطور نیست که کاملاً هم چیزی نگویند. [↑](#footnote-ref-22)